

نگاهی جامعه‌شناختی به زندگی و فرهنگ مردم عرب خوزستان

عبدالنبی قیّم^۱

«نگاهی جامعه‌شناختی به زندگی و فرهنگ مردم عرب خوزستان» عنوان پژوهشی است که در سال ۱۳۸۰ براساس درخواست مؤسسه مطالعات ملی برای آن مؤسسه تهیه و در شماره هفتم فصلنامه مطالعات ملی چاپ و منتشر شد. پژوهش مزبور حاصل بیش از شش ماه مطالعه و بررسی است که در قالب مقاله‌ای ۳۸ صفحه‌ای به آن مؤسسه ارائه شد.

با توجه به استقبال پژوهشگران و استادان و دانش‌پژوهان، این مقاله در شماره دوم «کتاب خوزستان» درج شد. پس از آن نیز مؤسسه مطالعات ملی آن را به همراه مقالات برگزیده در کتابی تحت عنوان «جامعه‌شناسی هویت در ایران» در سال ۸۴ چاپ و منتشر کرد. همچنین این مقاله به عنوان یک پژوهش علمی مورد استفاده پژوهشگران و دانش‌پژوهان قرار گرفته است.

مقدمه

سرزمینی که امروز آن را خوزستان می‌نامیم، در روزگاران پیشین جزئی از سرزمین پهناور و دولت مستقلی به نام عیلام بوده است. آثار و شواهد باستانی که در اثر فعالیت‌های باستان‌شناسی در یک قرن اخیر از پهنه دشت شوش یا دشت خوزستان آشکار شده، حاکی از آن است که دشت شوش از هزاره هشتم قبل از میلاد، محل سکونت کشاورزان بوده است. طی حفاری‌های اخیر در تپه

^۱ نویسنده و پژوهشگر تاریخ و فرهنگ خوزستان

چغامیش، واقع در چهل کیلومتری شرق شوش، مدارک و شواهدی به دست آمده که نشان می‌دهد حتی در هزاره نهم پیش از میلاد مسیح نیز کشاورزان در این منطقه فعالیت داشته‌اند.⁽¹⁾

براساس کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی، اولین ساکنان این سرزمین، عیلامی‌ها بودند که یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های بشری را در این منطقه بنا نهاده‌اند. به استناد پژوهش‌های «کلمان هوار» و «لوئی دلاپرت»، سومری‌ها به پیروی از بومیان، مردمان این سرزمین را حاتام و یا حاتم می‌نامیدند و کشور حاتام‌ها را حاتمیتی می‌خواندند.⁽²⁾ اکدی‌ها که همسایه نزدیک عیلامی‌ها و همانند آنها از نژاد سامی بوده‌اند، کلمه حاتمیتی را بنا بر قواعد زبان خود علامتو (تلفظ عین از حلق) تلفظ می‌کردند که به همان معنی سرزمین حاتم‌ها می‌باشد. این واژه در تورات به صورت «علام» ثبت شده و امروزه به صورت واژه «عیلام» به ما رسیده است.

جهانگیر قائم مقامی معتقد است که هخامنشیان به دلیل همسایه بودن و آشنایی بیشتر با سرزمین «اوژ» یا «اوژ»، که بخشی از کهکیلویه امروزی را شامل می‌شود، عیلام را «اوژ» می‌خواندند. اما بابلی‌ها و آشوری‌ها آن را «علام» می‌گفتند.⁽³⁾ در ترجمه متن عیلامی بند شانزدهم سنگ نبشته‌ها، برحسب قرائت ژول آپیر، داریوش نیز آن منطقه را عیلام خوانده است.⁽⁴⁾ در زمان ساسانیان، واژه «اوژ» پارسی، به صورت هوج یا خوج درآمد و این نام به مردمان بخشی گفته می‌شد که سرزمین آنها را خوجستان یا هوجستان می‌گفتند.

پیش از ظهور اسلام نیز این منطقه را اهواز می‌نامیدند. چنان که محمدبن جریر طبری، در ذکر وقایع فتح اهواز توسط سپاه اسلام در سال هجدهم هجری، آن را منطقه‌ای مشتمل بر هفتاد شهر به مرکزیت سوق‌الاهواز معرفی کرده است.⁽⁵⁾ پس از آن، تاریخ‌نگارانی همچون گردیزی، بیهقی و نویسنده تاریخ سیستان، در کتاب‌های خود نام اهواز را به کار برده‌اند.

از سال 845 هـ.ق به بعد، به منظور بازشناسی قلمرو حکومت‌های محلی، بخش عرب‌نشین را «عربستان» و بخش شمالی آن را «خوزستان» نامیدند. مرکز عربستان، هویزه و مرکز خوزستان،

شوشتر بود. مورخان این موارد را در آثار خود آورده‌اند. چنان که در کتاب عالم‌آرای عباسی، در شرح وقایع سال هشتم سلطنت شاه عباس و در تواریخ زمان نادرشاه مانند جهانگشای نادری و در تواریخ زندیه چون گیتی‌شا، تألیف میرزا صادق نامی، نام عربستان به مناطق عرب‌نشین خوزستان اطلاق می‌شده است.⁽⁶⁾ در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، این نام به سراسر خوزستان اطلاق می‌شد و در تواریخ و روزنامه‌های این عهد، مثل افضل‌التواریخ و منتخب‌التواریخ مظفری و روزنامه دولتی ایران، به ندرت به نام خوزستان برمی‌خوریم. این وضع تا سال 1303 هـ ش (1342 هـ ق) ادامه داشت. سرانجام رضاخان میرپنج، رئیس الوزراء، ابلاغیه‌ای خطاب به مردم خوزستان صادر کرد که در حقیقت فرمان ابطال نام عربستان بود.

1- سابقه حضور قوم عرب در ایران

پژوهشگران و تاریخ‌نگاران درخصوص واژه «عرب»، نظریات و تعاریف متفاوتی دارند. اما شاید معتبرترین تعریف، تفسیر قرطبی باشد که بهاء‌الدین خرمشاهی در ترجمه قرآن کریم و علامه ابن‌منظور مصری در کتاب «لسان العرب» نیز آن را ارائه کرده‌اند:

«به عرب از آن جهت عرب گفته‌اند که فرزندان اسماعیل از «عَرَبَة» برخاسته‌اند و آن سرزمینی از تهامه است که اینان منسوب به آن هستند و قریش در عَرَبَة، یعنی مکه، مقیم شده‌اند و بقیه عرب از آنجا در جزیره العرب انتشار یافته‌اند.»⁽⁷⁾

به اعتقاد برخی از تاریخ‌نگاران، حضور مردم عرب در ایران را باید در دوره تمدن عیلامی‌ها جست‌وجو کرد. برخی دیگر از پژوهشگران، حضور عرب‌ها را در ایران با مهاجرت آریایی‌ها به این سرزمین هم‌زمان می‌دانند.⁽⁸⁾ در مورد اینکه مردم عرب ایران در سال‌های نخستین میلادی در این منطقه سکونت داشته‌اند، مدارکی در دست است.

احمد کسروی در کتاب «شهریاران گمنام» حضور مردم عرب را در خوزستان دوره اشکانیان

محتمل دانسته است. او در این باره چنین می‌نویسد:

«تا آنجا که یقین است و دلیل در دست هست، تاریخ این هجرت - هجرت تازیکان به ایران - را باید قرن‌ها پیش از اسلام و آغاز پادشاهی ساسانیان گرفت. در زمان اشکانیان دروازه‌های ایران به روی تازیکان باز بوده و چنان که نوشتیم، در زمان ایشان بود که تنوخیان و لخمیان با آن انبوهی و بیشماري، رخت مهاجرت به عراق کشیدند و کسی مانع ایشان نشد. شاید دسته‌هایی نیز در همان زمان به درون ایران آمده و نشیمن گرفته باشند. ولی چون دلیلی در این باره در دست نیست نتوان یقین داشت.

اما در زمان ساسانیان یقین و دلایل در دست است که طایفه‌هایی از تازیکان در گرمسیرهای ایران از خوزستان و بحرین و پارس و کرمان نشیمن داشته‌اند.»⁽⁹⁾

او سپس شرحی از تاریخ طبری ذکر می‌کند؛ بدین‌گونه که طایفه‌ای از قبیله معروف

«بنی‌تمیم» که نیای آنها مرة بن مالک بن حنظله بوده و به «بنوالعم» معروف بودند،

با گروه پیروان خود، اردشیر بابکان را در جنگی که با اردوان اشکانی داشته، یاری کرده‌اند. کسروی با

توجه به نوشته محمدبن جریر طبری در جلد چهارم تاریخ طبری، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«چون طبري و ديگران درباره‌ي مهاجرت و نشیمن ساختن مرة بن مالک چيزي ننوشته‌اند ظاهر آن است که از همان زمان اردشیر یا پیش از آن در همانجا نشیمن داشته‌اند.»⁽¹⁰⁾

وی در مقاله دیگری که به طور خاص درباره توطّن مردم عرب است، زمان حضور آنها در این

سرزمین را، سده‌های اولیه میلادی و در عهد اشکانیان دانسته است:

«... از ابتدای ورود این مردم به خوزستان که در چه تاریخی و در عهد کدام پادشاهی بوده، اطلاع درستی در دست نداریم. آنچه از کنجکاوی و جست‌وجو به دست می‌آید، این است که اولین طایفه در سده‌های اولیه میلادی و در عهد اشکانیان به خوزستان آمده‌اند.»⁽¹¹⁾

از مطالعه سفرنامه‌ها و کتب تاریخی و همچنین بررسی احوال مردم عرب ساکن اقصی نقاط کشور، چنین استنباط می‌شود که در زمان گذشته، مردم عرب به دنبال یافتن زمین مناسب و آب و هوای مساعد، به نقاط مرکزی فلات ایران مهاجرت و در آن مناطق سکونت کرده‌اند. این مهاجرت‌ها یا از طریق خوزستان انجام می‌شده و یا اینکه نقطه آغازین آن خوزستان بوده است. در دوره اسلامی، مهاجرت عرب‌ها به ایران رو به فزونی نهاد؛ به طوری که برخی از شهرها و مناطق، ترکیبی کاملاً عربی به خود گرفت. چنان که ابودلف در سفرنامه خویش قم را شهری که در آن اثری از غیرعرب‌ها (عجم‌ها) وجود ندارد، معرفی می‌کند.⁽¹²⁾

مهاجرت عرب‌ها به ایران، به ویژه در سده‌های اولیه هجری، باعث حضور و استقرار آنها در دور دست‌ترین نقاط کشور گردید. در جریان این مهاجرت‌ها، بسیاری از عرب‌های مهاجر به مرور زمان و در نتیجه معاشرت و برقراری روابط با ساکنان بومی این مناطق، در آن مستحیل شده و فرهنگ ایشان تغییر پیدا کرد. از نمونه‌های بارز این قبیل گروه‌ها، طوایف سادات موسوی، طباطبایی، بنی‌طباء، حسینی، هاشمی، مهاجرانی و فامیل‌های شیبانی، انصاری، مدنی، یثربی و نیز آنهایی که نام «عرب» جزئی از لقبشان است را می‌توان نام برد.

دسته دیگری از عرب‌ها، گروه‌هایی هستند که علی‌رغم حضور طولانی در ایران و زندگی در جوار سایر اقوام و گروه‌ها و معاشرت با آنان، فرهنگ و بسیاری از ویژگی‌های قومی خود را (از جمله و زبان و مذهب) حفظ کرده‌اند. هر چند که این تقابل و معاشرت‌های بین قومی، تغییراتی را در آداب و رسوم، سنت‌ها و گویش آنان به وجود آورده و برخی عناصر فرهنگی و اعیاد و مناسک ملی، همچون مراسم عید نوروز و سال نو، جزئی از سنت‌ها و مناسک مورد قبول آنان درآمده است.

2- پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی قوم عرب

الف) پراکندگی جغرافیایی عرب‌ها در جهان

اعراب یکی از اقوام بزرگ محسوب می‌شوند که در سطح وسیعی از جهان یعنی دو قاره آسیا و آفریقا، در محدوده‌ای از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند شامل کشورهای مغرب، موریتانی، الجزایر، تونس، لیبی، سودان، مصر، فلسطین، سوریه، لبنان، اردن، عراق، عربستان سعودی، کویت، امارات عربی متحده، قطر، بحرین و جنوب ایران پراکنده هستند.

ب) پراکندگی جغرافیایی عرب‌ها در ایران

هر چند کانون استقرار قوم عرب در ایران، جنوب کشور، یعنی بخش‌هایی از استان خوزستان است، اما در عین حال، در نقاط دیگر کشور نیز مردم عرب زبان زندگی می‌کنند. از این رو قلمرو استقرار عرب زبان‌ها در ایران را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

1- استان خوزستان: منطقه جلگه‌ای استان خوزستان که از جنوب شهرهای دزفول، مسجد سلیمان، رامهرمز و بهبهان آغاز می‌شود و تا کرانه‌های خلیج فارس و اروندرود ادامه دارد، یکی از اماکن استقرار عرب‌ها می‌باشد. این منطقه نسبتاً وسیع، حدود 65 درصد از مساحت استان خوزستان را در برمی‌گیرد و شامل شهرستان‌های خرمشهر، آبادان، شادگان، ماهشهر، اهواز، هویزه، سوسنگرد، بستان، لالی شوش، شوشتر و جنوب دزفول می‌شود.

2- استان فارس: عشایر عرب خمسه شامل تیره‌های بزرگ شیبانی و جباره می‌باشند که قشلاق آنها اطراف شهرستان‌های فسا، داراب، جهرم و رودان احمدی و ییلاق آنان در شمال بندرعباس و لار است. تیره‌های عرب باصری در منطقه سروستان و باجگاه، تیره گردان در مشهد مرغاب و طایفه ابوبخش در شرق سده را نیز می‌توان به عنوان عرب‌ها ساکن در این منطقه نام برد.

3- استان کهگیلویه و بویراحمد: شامل عشایر باوی در منطقه باشت و کوه مره سرخی است.

4- استان خراسان: شامل عرب‌زبانان سنی مذهب ساکن شهرستانهای تایباد و تربت‌جام، عشایر عرب بهلولی در خواف، عشایر خزائی و خاوری در قره‌زر و عشایر نادری در بیرجند و سربیشه، عرب‌زبانان ساکن ناحیه عربخانه در نهبندان و شهرستان قائنات می‌باشد.⁽¹³⁾

5- استان‌های بوشهر و هرمزگان: شامل ساکنان شهرستان‌های کنگان، نخل تقی، بنار، عسلویه، بندر لنگه و جزایر قشم و کیش.

6- استان ایلام: شامل عرب‌زبانان ساکن نواحی شمال فکه و شهرستان موسیان است.

7- در سایر مناطق و استان‌ها نیز مردمان عرب‌زبان به صورت پراکنده زندگی می‌کنند. برای نمونه، می‌توان به برخی محله‌های عرب‌نشین تهران اشاره کرد که به علل مختلفی از جمله جنگ تحمیلی و یا فعالیت‌های اقتصادی، اعراب به این مناطق مهاجرت کرده و ماندگار شده‌اند.

در پایان، این نکته یادآوری می‌شود که کانون توجه این مقاله، مردمان ساکن جنوب کشور، به ویژه عرب‌های ساکن خوزستان که یک مجموعه به هم پیوسته قومی، فرهنگی و جغرافیایی را تشکیل می‌دهند، می‌باشد. از این رو از پرداختن به جمعیت عرب‌زبان سایر نقاط کشور خودداری شده است.

ج) جمعیت

اظهارنظر درباره تعداد نفوس مردم عرب خوزستان، به دلیل عدم تفکیک و روشن نبودن شاخص‌های تعریف قومیت در آمارگیری و سرشماری‌های رسمی کشور، تا حدود زیادی مشکل است. آنچه در این باره گفته می‌شود، عمدتاً جنبه تخمینی دارد. به همین علت ممکن است از آمار واقعی کمی فاصله داشته باشد. از سوی دیگر، به علت فقدان منابع رسمی و قلت منابع معتبر درباره میزان جمعیت عرب‌ها در سال‌های پیش از 1303 هـ. ش (1925 م.)، آمار دقیق و رسمی این مردم در آن سال‌ها نیز مشخص نیست.⁽¹⁴⁾

در سال 1890، جمعیت استان خوزستان شامل شهرهای عرب‌نشین و سه شهرستان دزفول، شوشتر و رامهرمز، در حدود دویست هزار نفر و در سال 1916، چهارصد هزار نفر بوده که تا سال 1925 ثابت مانده است.⁽¹⁵⁾ در آن دوره، افزایش جمعیت منطقه عمدتاً به دلیل مهاجرت از سایر مناطق به این استان بوده است. وجود امنیت در خوزستان جنوبی، به ویژه در سال‌های بین 1900 تا 1925 و گشایش خط کشتیرانی رودخانه کارون و رشد تجارت به همراه ایجاد صنایع نفت، از عوامل

مهم این افزایش جمعیت است. در آن هنگام، بازرگانان شوشتر و دزفول به علت فتنه و آشوب و هتک حرمت در این دو شهر و وجود امنیت در خوزستان مرکزی و جنوبی، به سوی اهواز مهاجرت کردند.⁽¹⁶⁾ به همین دلیل جمعیت اهواز که در سال 1876 دو هزار نفر بوده، در سال 1923 به هفت هزار نفر رسیده است.

علی‌رغم حاصلخیز بودن زمین‌های جلگه‌ای خوزستان، عامل اصلی مهاجرت، احداث تأسیسات صنعتی در این خطه بوده است. عدم وجود افراد غیر بومی در روستاها و نقش تقریباً ناچیز آنها در تولید محصولات کشاورزی، خود بهترین گواه بر این مدعاست. به همین دلیل، تا پیش از 1303 هـ.ش، بافت جمعیتی خوزستان مرکزی و جنوبی، بافت همگونی بود. پس از این تاریخ، مهاجرت از سایر شهرها به این منطقه آغاز شد. اولین سیل مهاجرت پس از تأسیس پالایشگاه آبادان، به طور عمده از استان‌های فارس، بوشهر و اصفهان به سوی این شهر صورت گرفت. پس از آنها با راه‌اندازی بندر خرمشهر در دهه 40 و متعاقب آن، تأسیس چندین کارخانه در اهواز، بافت جمعیتی این شهرها نیز دگرگون شد. به همین دلیل صرف‌نظر از روستاهای شهرستان‌های اهواز، آبادان، خرمشهر، بندرماهشهر، شادگان، شوش، سوسنگرد، بستان، هویزه، بندر امام خمینی و روستاهای جنوب دزفول و شوشتر که دارای بافت جمعیتی همگونی هستند، در شهرهای مذکور درصد جمعیت عرب بین 95٪ (شادگان، هویزه، بستان، سوسنگرد) تا 65٪ (اهواز و آبادان) در نوسان است.

با استناد به نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال 75 و با تفکیک شهرها و روستاهای عرب‌نشین خوزستان از مناطق غیر عرب‌نشین و محاسبه تقریبی برای هر شهر و روستا و هم‌چنین، براساس مشاهدات عینی و یافته‌های شخصی، جمعیت عرب خوزستان در حدود دو میلیون و هفتصد هزار نفر برآورد می‌شود.

در این محاسبه، علاوه بر مردم عرب ساکن استان ایلام، آنهایی که به دلیل جنگ تحمیلی شهرهای خود را ترک کرده و هنوز به شهرستان‌های آبادان و خرمشهر بازنگشته‌اند نیز منظور

گردیده‌اند. از آن جایی که خانوارهای مزبور به دلیل پیوندهای خونی با سایر بستگان و همچنین تملک نخلستان و یا قطعه زمین و یا بناها و املاکی در زادگان خویش، اقامت خود در شهرهای دیگر را موقت دانسته و خود را جزو مردم این خطه می‌دانند، لذا آنها نیز در این آمار محاسبه شده‌اند.⁽¹⁷⁾

3- خصوصیات نژادی و تاریخی قوم عرب

الف) نژاد عرب

براساس پژوهش‌های نسب‌شناسان و مورخان اسلامی، قوم عرب از نژاد سامی است. نیاکان اولیه آنها به دو گروه بزرگ و اصلی تقسیم می‌شوند. گروه اول را قبایل «قحطان» یا قبایل «یمنی» (یمانی) و گروه دوم را قبایل «عدنان» یا «مَعَد» می‌نامیدند. قحطان که در توران با نام یقطان ذکر شده، فرزند عابرن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و عدنان که نسبش به اسماعیل و ابراهیم می‌رسد، از ابراهیم به نوح و آدم منتهی می‌شود. اینان بعدها دولت‌هایی را در جزيرة العرب بنیان نهادند که شامل سه دسته جنوبی، شمالی و مرکزی بودند. دولت‌های جنوبی عبارت بودند از دولت‌های معین، قتبان، سبا، حمیر و حضرموت و دولت‌های شمالی و مرکزی عبارت بودند از دولت‌های نبطیان، تدمر، ملوک لخمی، غسانیان و کنده. یکی از قدیمی‌ترین این دولت‌ها، دولت «معین» است که تاریخش بین سال‌های 1300 تا 600 ق.م است.⁽¹⁸⁾

ب) تاریخ

بیان تاریخ مردم عرب و ارائه تصویری صحیح و واقعی از گذشته آنان، مستلزم زدودن غبار و پیرایه‌ها از چهره تاریخ آنهاست. غبار و پیرایه‌هایی که به دلیل اغراض و اهداف خاص، همچون هاله‌ای تاریخ این قوم را احاطه و تصویری مخدوش و مبهم از آن ارائه کرده است. به همین دلیل زدودن این غبار و محو پیرایه‌های آن، قبل از هر چیز به روحیه علمی و اجتناب از پیش‌داوری احتیاج دارد.

تاریخ مردم عرب خوزستان، به دو دوره متفاوت و متمایز تقسیم می‌شود. این دو دوره عبارتند

از:

1- مهاجرت اعراب به خوزستان تا قرن نهم ه.ق

دوره اول از ابتدای توطن مردم عرب خوزستان آغاز شد و تا اواسط قرن نهم هجری ادامه یافت. تاریخ این دوره با تاریخ خاندان‌های حاکم بر ایران و تاریخ حکومت‌های اسلامی درهم آمیخته است. کمک بنی تمیم به اردشیر ساسانی در جنگ با اردوان اشکانی، همراهی و مشارکت عرب‌های باصری مستقر در اهواز با نیروهای اسلام به فرماندهی نعمان بن مقرن، سرکوبی قیام خوارجی از رقیان در سال 66 هجری در حوالی اهواز و قیام زنگیان در زمان معتصم - خلیفه عباسی - که دامنه آن به اهواز و آبادان و شوشتر نیز رسید، از جمله حوادث مهم این دوره هستند.

2- از قرن نهم ه.ق تا زمان حاضر

این دوره از تاریخ قوم عرب، از سال 845 ه.ق آغاز شد و خود به شش بخش شامل خاندان مشعشی، کعبیان، آلبوکاسب، شیخ خزعل، پهلوی و جمهوری اسلامی قابل تقسیم است.

1-2- مشعشیان

سیدمحمد مشعشی از خاندان اعراب بود که در سال 845 ه.ق علیه جور و ستم تیموریان و قراقویولویان بپاخاست. او ابتدا امرای مغول را شکست سختی داد. سپس شیخ ابوالخیر جزری حاکم خوزستان را که از جانب عبدالله سلطان، نوه شاهرخ میرزا، تعیین شده بود، مغلوب ساخت و حکومت خاندان مشعشیان را در هویزه بنیان گذاشت. سیدمحمد و اعقاب او مدت هفتاد شامل حکومت کردند و قلمرو فرمانروایی آنها سراسر خوزستان، بصره تا بیرون بغداد، بهبهان، کهکیلویه، بندرهای خلیج فارس، بختیاری، لرستان، پشتکوه و حتی کرمانشاهان را شامل می‌شود.⁽¹⁹⁾

فرهاد نعمانی از قول پطروشفسکی، ایرانشناس برجسته روس در کتاب «تکامل فئودالیسم در

ایران» درباره قیام سیدمحمد مشعشی چنین می‌نویسد:

«در سال 845 هـ . ق مردم خوزستان به رهبري سيد محمد مشعشع قيام کردند. مشعشع مؤسس فرقه‌ي خاصي از غلات شيعه بود که خود را پيش‌آهنگان مهدي (ع) مي‌ناميدند و استقرار حکومت برا بر ي ع مومي و عدالت را بر روي زمين نويد مي‌داد ند. پيروان مشعشع در حدود ده هزار نفر بودند. مشعشع پس از چند سال موفق به ايجاد حکومت کوچکي از نوع حکومت‌هاي سربدار شد که تا آغاز قرن دهم هجري دوام آورد.»⁽²⁰⁾

مشعشعيان از جمله واليان با نفوذ دوران صفوی بودند، به نحوی که در زمان شاه عباس صفوی که اوج رفعت و اقتدار صفویان بود، یکی از این چهار والی، والی هویزه بود که به اتفاق سه والی دیگر، یعنی والیان گرجستان، لرستان و اردلان (یا کردستان خاوری) اجازه داشتند تا در مراسم رسمی دربار در حضور شاه بنشینند.⁽²¹⁾

از جمله والیان مشعشعیان می‌توان مولا مطلب پدر مولا مبارک را نام برد که مرد دانشمند و دانش‌پروری بود. چنان که مولانا کمال‌الدین محمد بن حسن استرآبادی، شرح فصول خواجه نصیر را به نام او نوشته است. فرزند دیگر مولا مبارک، سیدناصر است که در دربار شاه عباس بود و شاه، خواهر خود را به ازدواج او در آورد و سالانه چهارصد تومان برای او تعیین و بعدها او را حاکم ساوه کرد. مولا خلف فرزند مولا مطلب و برادر سید مبارک نیز از جمله والیان هویزه بود که به گفته احمد کسروی، از علمای شیعه به شمار می‌آمد و تألیف‌های بسیار داشته است. پسر او سید علی نیز در اصفهان درس خوانده و از علما، شعرا و مؤلفان به شمار می‌رود.⁽²²⁾ هم‌چنین سیدعلی خان، یکی دیگر از والیان هویزه است که علاوه بر والی‌گری، مورخ نیز بوده و کسروی در تألیف کتاب خود از نوشته‌های او استفاده کرده است.

با روی کار آمدن نادرشاه و دفع فتنه افغان، وی دو بار به خوزستان آمد. بار اول، در بهار سال 1142 هـ. ق، زمانی که ظاهراً سیدعلی، مورخ معروف، والی هویزه بود. او با قبول پادشاهی نادر، حکومت خود را ابقا نمود. در سال 1145 هـ. ق نیز نادرشاه برای دومین مرتبه به منظور سرکوبی

شورش محمدخان بلوچ به خوزستان سفر کرد. او در هویزه و شوشتر قتل عام کرد و سه روز مردم شهر را به سربازان خود بخشید.⁽²³⁾

2-2- کعبیان

مولا مطلب آخرین والی قدرتمند مشعشعیان بود. پس از او، قدرت موالی هویزه رو به افول نهاد و گستره حکمرانی آنها فقط به منطقه هویزه محدود شد. در همین ایام، روز به روز بر قدرت و عظمت کعبیان که در منطقه قبان سکونت داشته و بر آن نواحی حکومت می کردند، افزوده می شد. یکی از شیوخ کعبیان این دوره «شیخ سلمان» بود. احمد کسروی در کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان، بارها با اشاره به کاردانی و توانایی شیخ سلمان، شیخ کعبیان را تمجید کرده و خردمندی او را ستوده است. نیبور¹ جهانگرد آلمانی نیز از شیخ سلمان کعبی تعریف و تمجید کرده است. احمد کسروی می نویسد:

«گذشته از همه ی اینها، شیخ سلمان مردی آبادی دوست بود. وی همیشه به سرسبزی زمین ها می کوشید و آبادی ها بنیاد می نهاد.»⁽²⁴⁾

شیخ سلمان در محلی به نام سابل، سدی بر رودخانه کارون احداث کرد و به آباد کردن آن ناحیه پرداخت. والی بغداد به بهانه اینکه قبان جزء بصره است، با همدستی مولا مطلب در سال 1175 هـ. ق دو بار علیه کعبیان لشکرکشی کرد و هر دو بار با شکست سختی مواجه گردید. پس از آن، والی بغداد کریمخان زند را به دشمنی با کعبیان برانگیخت و کریمخان نیز فریب والی بغداد را خورد و بر کعبیان لشکرکشی کرد و سد سابل را که به قول تاریخ زندیه «نمونه سد اسکندر است»، شکست و آن منطقه را ویران نمود.

میجر کینز انگلیسی که در زمان فتحعلیشاه چند ماهی در خوزستان بوده و شکسته های سد سابل را دیده بود، در این باره می نویسد:

«اگر کریمخان آن بند را نشکسته بود تا قرن ها استوار می ایستاد.»

¹ - Niebuhr

احمد کسروی این اقدام کریمخان زند را از جملهٔ سیاهکاری‌های او می‌داند و می‌نویسد:

« در سرزمینی مانند خوزستان، بند بستن از سترگترین کارها و خود مایه‌ی آبادی شهرها و خرمی کشتزارهاست. این است که پادشاهان نیکوکار و خردمند پول‌های گزافی ریخته و بندها در آن‌جا پدید آورده‌اند. کریمخان نیز بایستی بنده ساختن یا شکست یک بنده را جبران نماید، نه اینکه بندگان استواری را که مایه‌ی سرسبزی فرسنگها زمین بوده، براندازد.»⁽²⁵⁾

احمد کسروی در بیان حُسن سیاست کعبیان به نوشتهٔ تاریخ‌نگار زندیه استناد کرده و

می‌نویسد:

«کعبیان چه در دریا و چه در خشکی پاس ایران را نگاه داشته به مردم ایران آزار نمی‌رسانیدند.»⁽²⁶⁾

و کسکل، ایران‌شناس مشهور در این‌باره چنین می‌گوید:

«کعبها بیش از 300 سال سرزمین شرق کارون سفلی را در اختیار داشتند. شیخ سلمان به عنوان یکی از خاندان پر استعداد کعبیان، در قرن هیجدهم اثر فرهنگی بسیار برجسته‌ای به جای گذارد و نظامی اداری به وجود آورد که پس از چند سالی قربانی کوشش‌ها و فعالیت‌های حکومت جدید مرکزی ایران گردید. این موضوع در گزارشات سیاحان اروپایی، در تاریخ شوشتر تأیید شده است.»⁽²⁷⁾

«بارون دوبد» نیز از قول «نیبور» چنین می‌نویسد:

«کعبی‌ها تا پیش از ریاست شیخ سلمان، اهمیت چندانی نداشتند. بعد از نبردهای سلمان با انگلیسی‌ها که در آن از کشتی استفاده کرد، شهرتش به اروپا کشید... هنگامی که فتوحاتش را تا حدود آب‌های قابل کشتیرانی جلو برد، تصمیم به ایجاد نیروی دریایی گرفت. اولین کشتی را در سال 1758 ساخت و تا هفت سال بعد، تعداد آن را به ده کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک رساند.»⁽²⁸⁾

بعد از شیخ سلمان نیز قدرت کعبیان هم‌چنان رو به فزونی نهاد. در زمان پسر او، شیخ غانم، آنها با مردم عمان جنگیدند و آنان را شکست دادند. قدرت بنی کعب سبب شد تا مردم عدن و بصره و همهٔ بندرها و کنار دریا علیه آنها متفق شوند و آهنگ پیکار با کعبیان کنند. با این وجود، پیروزی از آن بنی کعب بود. در زمان شیخ برکات نیز علاوه بر رامهرمز و هندگان، از بندر بوشهر و عمان گرفته تا نزدیکی‌های بصره، همه خراج‌گزار کعبیان بودند.

آخرین حاکم نیرومند کعبیان، شیخ ثامر بود. او در سال 1839 به علت پناه دادن به محمدتقی‌خان بختیاری، مورد غضب منوچهرخان معتمدالدوله قرار گرفت و از آن‌جایی که در میان اعراب تسلیم شدن و پناهندگی ننگ و برخلاف جوانمردی است، در مقابل معتمدالدوله ایستاد. این عمل او با لشکرکشی معتمدالدوله به فلاحیه و پناهندگی شیخ ثامر به خاک عثمانی به پایان رسید.

مهمترین رویداد این دوره، قرارداد «ارض روم» میان ایران و عثمانی بود که در پی ادعاهای عثمانی دربارهٔ خرمشهر با وساطت روس و انگلیس و با هدف تعیین سرحدات دو کشور، منعقد گردید. متعاقب آن در سال 1264 هـ. ق، نمایندگان دو کشور در خرمشهر گردهم آمدند تا براساس قرارداد مزبور، مرزهای دو کشور را تعیین کنند. نمایندهٔ ایران در این کمیسیون، میرزا جعفرخان مشیرالدوله و نمایندهٔ عثمانی، درویش پاشا بود. مشیرالدوله در صفحهٔ 72 «رسالهٔ سرحدیه» خود از استقبال گرم و پرشور مردم محمره [خرمشهر] از هیأت ایرانی می‌نویسد که باعث ترس درویش پاشا شده بود، به نحوی که تا سه چهار شب به سبب بدخیالی و سوءظن خواب نداشت. درویش پاشا برای از بین بردن علاقه‌ها و احساسات پاک مردم، درصدد جلب دوستی مردم عرب آن ناحیه برآمد و به آنان وعده داد که در صورت پذیرش تابعیت دولتی عثمانی تا ده سال از پرداخت مالیات معاف خواند بود. میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر، مؤلف ناسخ‌التواریخ می‌نویسد:

«با اینکه در آن سال مشیرالدوله دو هزار تومان بر مالیات بنی‌کعب بیفزود و شش هزار تومان بر شهر هویزه مالیات بست، باز همگی به رعیتی ایران خرسند بودند.»

احمد کسروی نیز در این خصوص چنین می‌نویسد:

«دبیر درویش پاشا در این سفر خورشید پاشا نامی بود که کتابی درباره‌ی سفر خود نوشته و از کتاب او نیز پیداست که کعبیان به عثمانیان روی نشان نمی‌داده‌اند و این است که خورشید پاشا زشتگویی بسیار از ایشان نموده است.»⁽²⁹⁾

3-2- آلبوکاسب

در زمان شیخ ثامر بنی کعب، حاج جابر پدر شیخ خزعل، والی خوزستان در اواخر قاجاریه، که خود نیز از کعبیان بود، بر محمره [خرمشهر] حکومت می‌کرد. او در سال 1254 هـ. ق که علیرضا پاشای عثمانی به محمره حمله کرد، از خود رشادت نشان داد و در برابر آنها ایستادگی کرد. این امر موجب گردید تا میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم، به وی لقب خان اعطا کند.⁽³⁰⁾ حاج جابر علاوه بر شیخ محمره، منصب سرحداری را نیز داشت. دولت‌خواهی حاج جابر، سبب شد تا روز به روز بر جایگاه و اعتبار او نزد دولتیان افزوده شود و به او لقب نصرت‌الملک عطا کنند.

حاج جابر و یارانش در جریان جنگ ایران و انگلیس، در زمان ناصرالدین شاه، در سال 1273 هـ. ق (1857 م) در مقابل ترس و زبونی خانلرمیرزا عموی ناصرالدین شاه و حکمران خوزستان که جبهه جنگ را ترک کرد و رو به سوی اهواز نهاد، از خود رشادت نشان دادند و با انگلیسی‌ها شجاعانه جنگیدند و هنگامی که حاج جابر خان از فرار خانلرمیرزا آگاه شد، با عجز و لایه او را به مقاومت و پایداری در مقابل انگلیسی‌ها فراخواند.

داستان شجاعت و پایمردی مردم عرب در جریان جنگ ایران و انگلیس، از جمله حوادث مهم تاریخ این مردم است. در آن زمان نیز عده‌ای از سرکرده‌های سپاه، حاج جابر خان را دوست انگلیسی‌ها معرفی می‌کردند و خانلرمیرزا نیز اسلحه و مهمات کافی در اختیار حاج جابر خان قرار نداد. اما بنا به نوشته‌ی یاور فراهانی، سرکرده فوج فراهان که خود جزء سپاه خانلرمیرزا بود:

«آخر معلوم شد که چه خدمتی کرد و چقدر ایستادگی نمود، که هرگاه سرکرده‌ها ده یک او را ایستادگی کرده بودند، ابداً شکست نمی‌خوردند.»⁽³¹⁾

حاج جابرخان در پرتو این خدمات، مورد تفقد دولتیان قرار گرفت و خانلرمیرزا اختیار قبیلۀ باوی را به او داد. پس از آن، ناصرالدین شاه در سال 1284 هـ. ق طی فرمانی او را از میرپنجی به رتبهٔ سرتیپ اولی رساند. احمدکسروی دربارهٔ حاج جابرخان چنین می‌گوید:

«او مرد خردمند و هوشیاری بود و در آغاز کار خود با دولت ایران یک دل و یک رو رفتار داشت. ولی گویا پس از شکست ایران در جنگ محمره و آن رسوائی‌ها بود که حاج جابرخان دل از ایران کنده و در نهان را هی با کارکنان انگلیس پیدا کرد. چه او در سایه کار سرحداری همیشه با انگلیسیان سر و کار داشت.»⁽³²⁾

ضعف و بی‌لیاقتی حکومت مرکزی از یک طرف و تهدیدات و اهداف پلید عثمانی از سوی دیگر، موجب دلسردی و سرخوردگی حاج جابرخان از حکومت مرکزی شد. حاج جابرخان، هم از نظر خردمندی و کاردانی و هم از نظر علاقه به آبادانی سرزمین خویش، شیخ سلمان دیگری بود. حاج عبدالغفار نجم‌الملک که در زمان ناصرالدین شاه به سال 1299 هـ. ق برای برآورد احداث سد اهواز به این منطقه سفر نمود، در سفرنامهٔ خویش همواره از حاج جابرخان به نیکی یاد کرده است. یکی از پژوهشگران معاصر در این باره چنین می‌گوید:

«پادشاهان [قاجار] تنها دغدغه‌شان، جمع‌آوری مالیات بیشتر از رعایای تحت حکومتشان بود و به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند، آبادی و عمران این سرزمین پهناور بود.»⁽³³⁾

پس از مرگ حاج جابر در سال 1298 هـ. ق، فرزندش شیخ مزعل جانشین او شد. متعاقب آن، ناصرالدین شاه به او لقب «خان» و «نصرت‌الملک» که لقب حاج جابرخان بود عطا کرد. او نیز همچون پدرش همیشه خود را هوادار دولت نشان می‌داد. کم‌کم شکوه او بیشتر از پدرش گردید. شاه لقب «مغز السلطنه» و رتبهٔ امیر تومانی نظام برای او فرستاد و فرماندهی توپخانه و فوج سرباز، که در محمره پاسبان بود، به او واگذاشت و نیز وظیفهٔ جمع‌آوری مالیات از قصبه واقع در آبادان تا سرحد بصره و از اهواز تا محمره (خرمشهر) به او سپرده شد.

4-2- شیخ خزعل

شیخ خزعل، پسر دیگر حاج جابرخان، در اول محرم سال 1317 هـ.ق با همدستگی بردگان سپاه عموی خویش، مزعل را به قتل رساند و خود به جای او نشست. شیخ خزعل برای انجام این کار، با منشی کنسولگری انگلیس وارد مذاکره شده و به آنها قول داده بود که در راه تجارت انگلیسی‌ها در خوزستان مانع ایجاد نکند. انگلیسی‌ها درباره خواسته‌های خزعل حرفی نزدند، نه او را دلسرد کردند و نه تشویقش کردند، اما خزعل کار خود را کرد.

شیخ خزعل در پرتو هوش و فراست خویش توانست با بسط قلمرو تحت نظارت خود، همه مناطق عرب‌نشین را زیر نفوذ درآورد و تنها فرد قدرتمند خوزستان گردد. هم‌چنین ضمن ازدواج با دختر نظام‌السلطنه و دختر برادر شاهزاده عبدالمجید میرزا (عین‌الدوله صدر اعظم مظفرالدین شاه) نفوذ خود را نزد درباریان دو چندان کرد. علاوه بر آن او یکی از نزدیکان خود را با هزینه هنگفت در تهران مقیم کرده بود تا برای پیشبرد اهدافش پول خرج کند. همین فرد با میرزا علی اصغر خان اتابک و دیگر درباریان روابط بسیار نزدیکی داشت و همیشه با فرستادن پیشکش و پول، نظر آنها را جلب می‌کرد. به دلیل همین نفوذ او نزد دربار بود که توانست با تهران رابطه برقرار کند و بعد از آن حکمرانی اهواز را به او بخشیدند و در سال 1319 هـ.ق زمین‌های این سوی کارون را که خالصه دولت بود، با چند آبادی، طی فرمان شاهی به او واگذار کردند. با افزایش قدرت شیخ خزعل، کار او روز به روز بالا گرفت تا جایی که به جای لقب معزالسلطنه، لقب «سردار اقدس» به او دادند و از درجه امیر تومانی به رتبه امیر نویانی ارتقا یافت. از طرف دیگر، او سعی کرد با انگلیس رابطه برقرار کند و در نتیجه اظهار دوستی به انگلیسی‌ها و آزادسازی کشتیرانی از خرمشهر تا اهواز و نیز از طریق دولت انگلیس، حداکثر فشار را به حکومت مرکزی وارد نماید و بر قدرت خود بیفزاید. این موضوع به ویژه در سال 1901 مشخص‌تر می‌شود. در آن سال شیخ خزعل با واگذاری گمرک خرمشهر به دولت مخالف

ورزید و در نهایت، با وساطت دولت انگلیس، حداکثر امتیازها را از آن خود کرد. نویسنده کتاب «تاریخ خوزستان» در این باره می‌نویسد:

«... از این پس شیخ فهمید که می‌تواند در برابر مطالبات دولت مرکزی ایستادگی کند و با کمک انگلیسی‌ها از عواقب کار مصون باشد.»⁽³⁴⁾

هم‌چنین، بعد از اینکه سردار اسعد بختیاری وزیر داخله شد و شیخ خزعل از جانب او احساس خطر کرد، به انگلیسی‌ها فشار آورد تا در کابینه بازسازی شده در مه 1910، سردار اسعد را از وزارت داخله عزل کنند. حتی در یک مورد برای تحت فشار قرار دادن انگلیس از طریق ضمن نزدیکی با آلمان، وامی به مبلغ 1000 لیره استرلینگ از یک شرکت آلمانی به نام «ونک هاوس و شرکا» دریافت کرد. شیخ خزعل ضمن ایجاد رابطه ویژه با انگلیسی‌ها، تضمین‌هایی درباره حفظ حکومتش در برابر نیروهای خارجی اخذ کرد. اولین تضمین را در دسامبر 1902 و آخرین تضمین را بعد از جنگ جهانی اول مبنی بر حفظ حکومت او و اعقابش، از آنها گرفت. در مقابل، انگلیسی‌ها به شرط وفاداری شیخ به تعهدات خود در قبال تهران، حاضر بودند که از هر گونه تجاوز به قلمرو او جلوگیری کنند.⁽³⁵⁾

به قول احمد کسروی، شیخ خزعل را باید یکی از کسان بسیار هوشمند شمرد، زیرا او نیک می‌دانست که از آشفتگی اوضاع ایران در زمان مظفردالدین شاه و طمع‌کاری درباریان آن زمان چه سودهایی ببرد.⁽³⁶⁾ علاوه بر آن، شیخ خزعل شرایط منطقه‌ای و جهانی را نیز به درستی درک کرده بود و از آن جهت در افزایش قدرت خود حداکثر بهره را بُرد.

هر چند شیخ خزعل در بدو کار بسیاری از زمین‌هایی را که شیخ مزعل از مردم گرفته بود به آنها برگرداند، به رابطه زمین‌دار و کشاورز شکلی حقوقی بخشید و در خوزستان امنیتی فوق‌العاده ایجاد کرد، اما به دلیل بستن مالیات‌های گزاف بر مردم و حرص بسیار زیاد در افزایش ثروت، موجبات نارضایتی مردم و فقر و فاقه آنها را فراهم کرد. این موضوع به همراه اختلافات طایفه‌ای و سرکوبی شدید رؤسای طوایف، به ویژه طوایف بنی‌طرف و بنی‌کعب، پایه‌های حکومت خود را بیش از پیش

متزلزل کرد. یکی از نظریات دربارهٔ شیخ خزعل، تحلیل ملک‌الشعراست. ملک‌الشعراى بهار که خود نیز

در دورهٔ پنجم از اعضای اقلیت مجلس بود، در این خصوص می‌نویسد:

«شیخ خزعل مردی باهوش و سیاستمدار بود و در اندک مدت توانست بر عربستان [خوزستان] آن روز حکومت کند. خزعل در ظاهر رعیت دولت ایران بود و از دولت لقب سردار اقدس گرفت و به امتیازاتی نائل آمد، لیکن قدرت خانوادگی و سیاسی او روز به روز رو به تزاید نهاد و در این اواخر بیشتر بر قدرت خود افزود، به حدی که حکام فرستاده‌ی دولت که به سمت حکومت خوزستان معین می‌شدند، تقریباً دست نشانده‌ی شیخ خزعل بودند و در حدود شخصیت حکام مزبور شیخ نسبت به آنها رفتاری مقتدرانه می‌نمود. شیخ خزعل با تمامی قدرتش نسبت به دولت شاهنشاهی ایران هیچ‌وقت خلاف وفاداری ابراز نکرد و در طول مدت همجواری ما با دولت عثمانی و تحریکاتی که همواره در میان اعراب سرحدی از طرف دولت همسایه می‌شد، شیخ خزعل جانب ایران را از دست نمی‌داد. اما مناسبات او با دولت بریتانیا که به مناسبت نفت خوزستان علاقه‌ی مفرطی به آن منطقه داشت، همواره دوستانه بود. او همچنین نسبت به زیردستان خود رفتار مناسبی نمی‌کرد و از املاک، تخیلات و سایر مزروعات بی‌پایانی که در بصره، کویت و خوزستان داشت و تجارت و بهره‌های گمرکی، ثروت زیادی تحصیل کرده بود و یکی از توانگران معروف و بزرگ آسیا به شمار می‌آمد.»⁽³⁷⁾

شیخ خزعل، علاوه بر کمک به انگلیسی‌ها، در جریان جنگ جهانی اول و برقراری امنیت جهت

تسهیل صادرات نفت، با رجال متنفذ انگلیسی مانند لرد کرزن، نایب‌السلطنه هند که بعدها وزیر امور

خارج انگلیس شد، روابط دوستی و مودت‌آمیز برقرار کرد. او درصدد بود با جلب موافقت انگلیس

تغییرات بنیادی در نوع و شکل رابطهٔ خویش با دولت مرکزی ایجاد نماید. به همین دلیل مرتباً به

انگلیس ایراد می‌گرفت که چرا از او حمایت قاطع نمی‌کند. شیخ خزعل در نشست 8 دسامبر 1903

خود با وزیر مختار انگلیس، که از طریق محمره به تهران بازمی‌گشت، شدیداً به سیاست‌های دولت

مرکزی در قبال خویش حمله کرد و دولت را متهم کرد که سعی دارد مواد توافق گمرک را که در سپتامبر 1902 منعقد شده، نادیده بگیرد. او سپس می‌پرسد که با توجه به تمام خدماتی که [به انگلیسی‌ها] ارائه کرده، چرا آنها نمی‌خواهند همان حمایتی را که نسبت به سایر حکام عرب خلیج - مثل حکام کویت و بحرین - مبذول می‌دارند، نسبت به او انجام دهند.⁽³⁸⁾ اشاره شیخ خزعل به وعده مشروط انگلیسی‌ها در هفتم دسامبر 1902 است که:

«ما محمره (خرمشهر) را در برابر حمله‌ی دریایی هر قدرت خارجی - به هر بهانه که باشد - حفظ خواهیم کرد و تا وقتی که شما [خزعل] به شاه و قانون وفادارید به مساعی حسنه‌ی خود نسبت به شما و حمایت شما ادامه خواهیم داد.»⁽³⁹⁾

علی‌رغم تمایل مفرط شیخ خزعل به لقب امیر عربستان⁽⁴⁰⁾، نمی‌توان نزاع و کشمکش او با رضاخان را در این چارچوب ارزیابی کرد. حتی تشکیل کمیته قیام سعادت، به همراه خوانین بختیاری و والی پشتکوه در سال 1303 هـ. ش و در اوج درگیری‌های شیخ با رضاخان، پس از اعزام نماینده به پاریس و کسب نظر موافق احمدشاه بوده است.⁽⁴¹⁾ از همان آغاز مخاصمه میان شیخ خزعل و رئیس‌الوزرا، او بر جنبه‌های قانونی و به ویژه بازگشت احمدشاه به کشور تأکید می‌کرد. در تلگراف معروف خود خطاب به رضاخان چنین می‌گوید:

«من اصلاً شما را به ریاست دولت نمی‌شناسم، شما مرد غاصبی هستید که شاه قانونی مملکت و مشروطیت را رانده و پایتخت را اشغال کرده‌اید و غاصبانه بر قوای دولتی دست انداخته‌اید.»⁽⁴²⁾

به همین دلیل، سیدحسن مدرس در تاریخ ذیحجه سال 1342 هـ. ق (1302 هـ. ش) طی نامه‌ای، وظیفه انتقال احمدشاه به خرمشهر را به شیخ خزعل محول کرد.⁽⁴³⁾ احمدشاه قاجار نیز در پاسخ نامه سیدحسن مدرس به بازی انگلیس برای انقلابی و ملی نشان دادن سردار سپه و حذف شیخ خزعل اشاره کرده است.⁽⁴⁴⁾ حسین مکی نیز در کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» از نقشه انگلیس برای جدایی طلب و خائن معرفی کردن شیخ خزعل و ملی جلوه دادن رضاخان خبر می‌دهد. او می‌نویسد:

«... اما از طرفي رضاخان و اربابش نقشه ريختند كه شيخ خزعل خائن است و ميخواهد خوزستان را با كمك انگليس تجزيه كند تا از يك طرف رضاخان را فردي ملي جلوه دهند كه از تماميت ارضي دفاع مي كند و از جهتي رابطه ي رضاخان با انگليس را مخفي نگهدارند و حالت ضد انگليسي به او بدهند و به اين ترتيب سردار سپه توانست به نيات پليد خود دست يابد.»⁽⁴⁵⁾

با وجود اين، شيخ خزعل به دنبال تبديل خوزستان به يك منطقه اميرنشين تحت حاكميت خود بود. او حتي براي تحقق اين آرزو، تلاش ها و مقدمه سازي هاي زيادي كرد. تاجي براي خود ساخته بود و در مجالس شعرخواني در دربار خود شعرا را تشويق مي كرد تا در وصف او شعر بسرايند. به روزنامه هاي كشورهاي عربي كمك هاي مالي فراواني مي كرد تا او را امير معرفي كنند. او قصد جداسازي خوزستان از ايران را داشت. اما اوضاع زمانه از جمله انقلاب اكتوبر 1917 در روسيه و خروج نيروهاي روسي از ايران، كاسته شدن نفوذ سنتي روس ها در ايران و تحولات بين المللي بعد از جنگ اول جهاني، نظر انگليسي ها را در مورد تجزيه ايران تغيير داد و آنان را ترغيب نمود كه از تشكيل يك دولت متمرکز وابسته در كشور حمايت كنند.

به هر حال، دولت انگليس پس از انقلاب اكتوبر 1917 روسيه به منظور حفظ هند و جلوگيري از نفوذ كمونيسم، تغييری اساسی در سياست خود در قبال ايران به وجود آورد. آنها رضاخان را مناسب ترين فرد براي اجراي اهداف خود مي دانستند و به همين دليل او را بر سر كار آوردند.⁽⁴⁶⁾

شيخ خزعل نيز از آن جايي كه مي دانست به قدرت رسيدن رضاخان باعث تضعيف و يا برچيدن قدرت او در خوزستان مي شود، به صف مخالفان رضاخان پيوست و در اندك زماني از مخالفان سرسخت او شد. او در اين راه، بر روي قول ها و ضمانت هاي پيشين دولت انگليس حساب كرده بود. اما بعد از يك دوره نزاع و كشمكش، وقتي كه شيخ خزعل متوجه عدم حمايت انگليس از خود شد، تسليم رضاخان گرديد و پس از آن به تهران تبعيد شد.

الف) پهلوی اول: دوره رضاخان با دوره فرزندش از نظر اجرای سیاست‌ها و نحوه عمل در خوزستان تفاوت چندانی ندارد. یکی از مهمترین دلایل این تقارب و تشابه سیاست‌ها، وجود زندگی یکجانشینی و عدم وجود جمعیت کوچ‌رو عرب بود. برخلاف سایر مناطق ایران، در خوزستان مسأله‌ای به نام اسکان عشایر و تخته قاپو کردن آنها مطرح نبود و به تبع آن، تغییری در سیاست‌های پدر و پسر وجود نداشت. تنها تفاوت نسبتاً محسوس، اجرای تمهیدات و خط‌مشی‌های برنامه‌ریزی شده و منظم در دوره محمدرضا نسبت به دوره رضاخان است.

سیاست رضاخان درخصوص جوامع غیرفارس ایران، تمرکزگرایی شدید و استحاله زبان و فرهنگ آنها از طریق اجرای سیاست همانندسازی بود. این سیاست به همراه دیکتاتوری خشن و سیاست سرکوب، در خوزستان به شکل شدیدتری اعمال شد. رئیس کلی این سیاست را محمودافشار یزدی در «مجله آینده» به شرح زیر ترسیم کرده است:

«ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در سرتاسر کشور مخصوصاً در آذربایجان، کردستان، خوزستان، بلوچستان و نواحی ترکمن‌نشین، کشیدن راه‌های آهن و ایجاد ارتباط میان نواحی مختلف مملکت، کوچ دادن برخی ایلات آذربایجان و خوزستان به نواحی داخلی ایران و آوردن ایلات فارسی زبان در این ایلات و شهرنشین کردن آنها، تغییر در تقسیمات کشوری و از بین بردن اسامی آذربایجان، عربستان و غیره، تغییرات اسامی ترکی و عربی نواحی و دهات، کوه‌ها و رودهای ایران، ممنوع کردن استفاده از زبان‌های محلی در محاکم، مدارس، ادارات دولتی و ارتش و غیره.»

او هم‌چنین می‌نویسد:

«منظور ما از کامل کردن وحدت ملی ایران این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از بین برود. کرد، لر، قشقایی، عرب، ترک، ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشد.»⁽⁴⁷⁾

با وجود این، در دوره رضاخان مخالفت و مبارزه چندان مؤثری در خوزستان علیه حکومت صورت نگرفت. دلیل این موضوع را باید در دیکتاتوری شدید رضاخان و هم‌چنین حذف مالیات بر محصولات کشاورزی و عدم تعرض به ساختار قدرت در جامعه عشیره‌ای جست‌وجو کرد. از این رو مردم به ستوه آمده از مالیات دوره شیخ خزعل، با رهایی از پرداخت مالیات و تحت هدایت شیوخ ابقا شده در قدرت، حکومت رضاخان را پذیرفتند. هر چند برخی از شیوخ منطقه هویزه به دلیل جور و ستم رضاخان به مراجع تقلید در نجف شکوه بردند و رضاخان آنها را به مناطق شمالی کشور تبعید کرد، اما در مجموع، بیشتر رؤسای طوایف به دلیل قبول شیخوخیت آنها توسط حکومت مرکزی و بر عهده گرفتن نقش واسطه میان دولت و مردم، حکومت رضاخان را پذیرفتند. برخی از آنها نیز با پذیرش حکومت مرکزی به امتیازات دولتی دست یافتند و پاداش‌هایی نیز دریافت کردند. در پذیرش حکومت رضاخان از جانب شیوخ عرب، نقش دو عامل از همه بارزتر بود؛ یکی سرکوبی شدید خوانین بختیاری که انعکاس آن در خوزستان بسیار وسیع بود و دیگری قبول اختیارات و قدرت شیوخ از سوی دولت در محدوده طایفه و عشیره، به شرط دخالت نکردن در سیاست.

ب) پهلوی دوم: در دوره پهلوی دوم، به دلیل رشد آگاهی‌های مردم، شکل‌گیری احزاب، به ویژه حزب توده در آبادان و هم‌چنین نهضت ملی شدن نفت که آبادان از اصلی‌ترین کانون‌های آن بود، مخالفت‌هایی با رژیم محمدرضا صورت گرفت. به همین دلیل، برخورد حکومت با این حرکت‌ها شکل حساب شده و سازمان‌یافته‌تری به خود گرفت. محمدرضا برای خاموش کردن اعتراضات و مطالبات شیوخ عرب، نقش مهمی به رؤسای طوایف و عشایر سپرد و با تضمین قدرت آنها در محدوده عشیره و طایفه و در مواردی با اعطای امتیازات ویژه، از آنها به عنوان عامل کنترل و مراقبت افراد عشیره استفاده می‌کرد. در مقابل، حکومت در کار عشیره دخالت نمی‌کرد و شیخ عشیره مسئول عشیره خود بود. در برخی موارد نیز به هنگام نزاع شیوخ با سازمان‌های اداری، ژاندارمری از تنبیه شیوخ خودداری می‌کرد.⁽⁴⁸⁾ محمدرضا تصور می‌کرد که با وجود شیوخ و تطمیع آنها قادر خواهد بود مردم عرب را

تحت کنترل خویش در آورد. به همین دلیل، به تقویت و تحکیم ساختارهای عشیره‌ای و روابط آنها پرداخت و از نظام عشیره‌ای حمایت و جانبداری می‌کرد. شاید یکی از عوامل اصلی استحکام روابط عشیره‌ای در میان مردم عرب خوزستان همین سیاست تقویت شیوخ توسط حکومت محمدرضا باشد. با وجود این، برخی از شیوخ تسلیم خواسته‌های حکومت پهلوی نشدند و تعدادی نیز عَلمِ عصیان علیه حکومت مرکزی برافراشتند که به شدیدترین شکل سرکوب شدند. در دههٔ آخر حکومت پهلوی، بعضی شیوخ وابسته به رژیم، صف خود را از سایر شیوخ جدا کرده و با تمام وجود خود را وقف تحکیم مبانی حکومت پهلوی کرده بودند.

به هنگام روی کار آمدن رضاخان، در منطقهٔ خوزستان نظام بزرگ مالکی - به گونه‌ای که هر مالک، یک یا چند آبادی در تملک داشته باشد - وجود نداشت. به همین دلیل، برخلاف ایلات و عشایر بختیاری که خان‌های بسیار متمول وجود داشتند، در میان مردم عرب، شیوخ بسیار ثروتمند دیده نمی‌شد. در آن دوره، مردم به زمین‌دار، خرده‌مالک و کشاورزان بی‌زمین تقسیم می‌شدند. صرف‌نظر از تعداد کم شیوخ و ساداتی که به مدد حکومت پهلوی به زمین‌داران بزرگ تبدیل شده بودند، در مجموع با مهاجرت کشاورزان بی‌زمین به شهرها و افزایش جمعیت، روند تضعیف قدرت اقتصادی زمین‌داران و تبدیل آنها به خرده مالک، روز به روز افزایش یافت، تا جایی که در آستانهٔ انقلاب، بسیاری از شیوخ از نظر اقتصادی فاقد قدرت و از خرده‌مالکان بودند.

علی‌رغم گسترش شهرنشینی در خوزستان و پیدایش کارخانه‌ها و صنایع جدید و به ویژه صنایع وابسته به نفت، به علت سیاست‌های تبعیض‌آمیز خاندان پهلوی و سیل مهاجرت از سایر شهرهای کشور به خوزستان و عدم به کارگیری نیروهای بومی، تعداد کارگران بومی شاغل در این صنایع در تناقص آشکار با درصد جمعیت خوزستان در شهرهای مزبور بود و در بهترین حالت، حتی به مرز هشت درصد جمعیت استان نمی‌رسید. حال آنکه در دورهٔ پیش از 1925 میلادی (1303 هـ.ش) بالاترین میزان استخدام نیروهای بومی در صنایع، هشت درصد جمعیت استان بود. علاوه بر

آن، به علت شرایط تاریخی حاکم بر جامعه عرب ایران و عدم تشکیل سرمایه، نه تنها بازرگانان بزرگ شهرها - به جز خرمشهر - از بومیان نبودند، بلکه بسیاری از بازرگانان جزء و کسبه نیز از افراد مهاجر بوده‌اند. در مجموع، عدم مشارکت مردم عرب در حیات سیاسی، حتی به صورت ظاهری، فقر و فلاکت مردم به ویژه در روستاها، عدم به کارگیری جوانان در کارهای دولتی، پایین بودن درصد شاغلین در مراکز صنعتی از جمله پالایشگاه، قلت افراد تحصیل کرده و از همه مهمتر، سیاست‌های همانندسازی حکومت پهلوی به همراه جو خفقان و وحشت و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز و مسخ فرهنگی، ماحصل بیش از نیم قرن حکومت پهلوی بر این مردم بود.

6-2- انقلاب اسلامی و مردم عرب

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، مردم عرب خوزستان انگیزه‌هایی قوی برای شرکت در انقلاب داشتند. زیرا آنان همانند مردم سایر مناطق کشور، از جور و ستم و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز حکومت پهلوی به ستوه آمده و رنج می‌بردند. به همین دلیل، همه‌قشرها به ویژه قشرهای شهری، در انقلاب اسلامی مشارکت فعال داشتند. در این میان، نقش کارگران به خصوص کارگران پالایشگاه آبادان، آموزگاران، دانشجویان و دانش‌آموزان برجسته‌تر از اقشار دیگر بود. جوش انقلابی و مشارکت مردم در مقابله با حکومت نظامی در دو شهر آبادان و اهواز، اعتصابات پالایشگاه آبادان با نقش محوری آن در هدایت اعتصابات کارگری و همچنین فاجعه سینما رکس آبادان در این زمینه قابل ملاحظه است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رأی مردم به جمهوری اسلامی در دوازدهم فروردین 58، مبین نفرت و انزجار آنها از حکومت پهلوی و تأیید انقلاب اسلامی ایران بود. مردم عرب خوزستان در پرتو مشارکت فعال در انقلاب، برآورده شدن مطالبات خویش و مشارکت در حیات سیاسی و رفع تبعیض و تحقیر به جای مانده از رژیم پهلوی را در جمهوری اسلامی قابل تحقق می‌دانستند. به منظور مقابله با فقر فرهنگی، عده‌ای از جوانان به تأسیس کانون‌های فرهنگی در شهرهای خرمشهر، اهواز و آبادان

پرداخته و بیشتر به کار فرهنگی از قبیل برپا کردن شب شعر مبادرت ورزیدند. عده‌ای دیگر نیز بر سر در ساختمانی در خرمشهر تابلوی «سازمان سیاسی خلق عرب مسلمانان ایران» را نصب کردند. در این اوضاع و احوال، حکومت عراق که از پیروزی انقلاب اسلامی به وحشت افتاده بود، اقدام به تحریکاتی علیه جمهوری اسلامی نوپا کرد و به تشنج‌آفرینی در خوزستان پرداخت. از طرفی دیگر، عده‌ای که به خوزستان به عنوان سکوی پرتاب خویش می‌نگریستند، وجود تنش در منطقه و ناآرامی اوضاع را بهترین شرایط برای اجرای اهداف خود می‌دیدند. از این رو، علی‌رغم توافق نمایندگان استاندارد با نمایندگان آیت‌ا... محمدطاهر خاقانی برای خلع سلاح کردن سازمان سیاسی و تعیین فرصت 48 ساعته برای انجام این کار، در روز چهارشنبه نهم خرداد 58، یعنی یک روز قبل از انقضای مهلت مقرر، با تصرف ساختمان سازمان سیاسی و کانون فرهنگی، موضوع به شکل دیگری فیصله یافت.

در هر صورت، حوادث سال 58 خوزستان را به هیچ وجه نمی‌توان اقدامی علیه جمهوری اسلامی و یا حرکتی جدایی طلبانه تلقی کرد. زیرا هم آیت‌ا... خاقانی و هم اعضای کانون‌های فرهنگی و هیأت نمایندگی، همانند قاطبه مردم، افرادی وحدت‌طلب بوده و مطالبات خود را در چارچوب نظام جمهوری اسلامی قابل تحقق می‌دانستند.⁽⁴⁹⁾ حوادث بعدی، به ویژه وقوع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و شهادت بیش از دوازده هزار خوزستانی در جریان جنگ و خنثی شدن توطئه‌ها و جمله معروف امام خمینی مبنی بر اینکه «خوزستان دین خود را به اسلام ادا کرده است» بهترین مؤید و گواه بر گفته فوق است. این موضوع را پژوهشگران و تاریخ‌نگاران غربی بدین‌گونه تأیید کرده‌اند:

«در دوران جنگ ایران و عراق واکنشی که صدام حسین از اهالی عرب تبار خوزستان انتظار داشت، پدیدار نشد، بلکه برعکس به رغم صدماتی که از جنگ متحمل شده بودند، وفاداری آنان به ایران هرگز مورد انکار قرار نگرفت.»⁽⁵⁰⁾

7-2- جنگ تحمیلی

جنگ تحمیلی اثرات زیانباری بر مردم خوزستان، به ویژه مردم شهرستان‌های خرمشهر، آبادان، هویزه و بستان داشت. اگر سایر شهرهای ایران در نتیجه تغییرات حاصله از پیروزی انقلاب و حرکت عمومی کشور در جهت توسعه و رشد اقتصادی روند رو به افزایشی داشته‌اند، شهرهایی همچون خرمشهر و آبادان به دلیل خرابی‌های ناشی از جنگ و خالی شدن از سکنه، روند نزولی را طی کرده‌اند. کاهش ظرفیت بندر خرمشهر و ناچیز بودن فعالیت آن، به همراه از دست دادن نقش محوری پالایشگاه آبادان در تولید فرآورده‌های نفتی و فقدان زمینه‌های جذب نیروی انسانی، وضعیت نامطلوبی را در این دو شهر به وجود آورد.

جنگ تحمیلی اثراتی منفی بر ترکیب جمعیتی مردم عرب خوزستان داشت. شروع جنگ موجب مهاجرت مردم شهرستان‌های آبادان، خرمشهر، بستان، شوش، سوسنگرد، هویزه و اهواز به سایر نقاط کشور گردید. علاوه بر تغییر در ترکیب جمعیت، به دلیل برقراری روابط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مهاجرین با جامعه میزبان، در خصوصیات فرهنگی آنان نیز تغییراتی ایجاد شد. ترکیب جمعیتی شهرهایی همچون اهواز، سوسنگرد و شوش به علت بازگشت سریع مهاجرین (پس از فتح خرمشهر) به خانه و کاشانه خویش تغییر چندانی نکرد، فقط مردم شهرستان‌های هویزه و بستان و بخشی از مردم سوسنگرد به دلیل نزدیکی اهواز، در این شهر اقامت گزیدند. ضمن اینکه عمده افراد غیربومی این مناطق، به زادگاه اصلی خویش بازگشتند.

به دلیل طولانی بودن دوره جنگ و مرزی بودن شهرستان‌های آبادان، خرمشهر، هویزه و بستان و هم‌چنین خرابی‌های فراوان این مناطق، بازگشت مردم به این شهرها به سال‌های بعد از پذیرش قطعنامه 598 (سال 1367) مربوط می‌شود. در این روند، صرف‌نظر از هویزه و بستان که ترکیب جمعیتی آنها همانند قبل از جنگ ثابت ماند، در دو شهر آبادان و خرمشهر (به ویژه آبادان) ترکیب جمعیتی نسبت به قبل از جنگ تغییر محسوسی داشت. با وجود این، هنوز قشرهای مرفه این دو شهر به زادگاه خویش بازنگشته‌اند.

نابودی بخش قابل توجهی از نخلستان‌های آبادان و خرمشهر و شور شدن آب رودخانه‌ها که ناشی از اجرای پروژه‌های کشت و توسعه نیشکر بود، باعث افول فعالیت‌های کشاورزی در این دو شهر شد. فقدان مراکز صنعتی جدید و کاهش تجارت این شهرها، موجب گسترش دامنه فقر گردید؛ به طوری که این دو شهر را حتی نمی‌توان با سال‌های قبل از جنگ مقایسه کرد.

جنگ تحمیلی با تمام مشکلات و مصائب خویش، باعث شد در عرصه اجتماعی وابستگی افراد به عشیره کمتر شود. زیرا آنها (به ویژه ساکنان روستاهای دور از شهر) دریافتند که بدون وجود عشیره و خارج از محدوده آن نیز قادر به اداره زندگی خویش و مقابله با سختی‌های روزگار هستند. دومین اثر جنگ تحمیلی در عرصه اقتصادی منعکس گردید. زیرا در نتیجه آوارگی و مهاجرت قشرهای روستایی، گرایش به شغل‌هایی غیر از کشاورزی و فعالیت‌های خرده‌فروشی رواج یافت، به نحوی که در مقایسه با پیش از انقلاب، درصد پیشه‌وران و خرده‌فروشان عرب کمی افزایش پیدا کرد.

3- ساختار سیاسی - اجتماعی

الف) بافت اجتماعی

مردم عرب خوزستان مدت‌هاست که زندگی کوچ‌نشینی را ترک کرده و با اقتصاد یکجانشینی خو گرفته‌اند. این مسأله در مناطق جنوبی استان خوزستان مانند آبادان و خرمشهر زودتر از سایر مناطق آغاز شد و از قدمت بیشتری برخوردار است. براساس سرشماری اجتماعی - اقتصادی مرکز آمار ایران در سال 1377، در مجموع 250 خانوار عشایر عرب با جمعیت 2243 نفر کوچ‌رو هستند.⁽⁵¹⁾ این آمار در مقایسه با آمار سال 1366 (تعداد 232 خانوار با جمعیت 2012 نفر) و با در نظر گرفتن متوسط نرخ رشد سالانه، بیانگر کاهش جمعیت کوچ‌رو عرب‌زبان در خوزستان است. از طرفی دیگر، در حال حاضر نزدیک به 68٪ از مردم عرب خوزستان در شهرها و بقیه در روستاها زندگی می‌کنند. معیشت روستاییان متکی به اقتصاد کشاورزی است. با توجه به غلبه زندگی شهرنشینی و روستانشینی در جامعه عرب خوزستان و اندک بودن جمعیت کوچ‌رو، اطلاق نام «عشایر» به مردم این منطقه و با

در نظر گرفتن آنها به عنوان مجموعه‌ای از قبایل و عشایر، با تعریف ارائه شده از مفهوم عشایر مغایرت دارد. بنابراین، در این نوشتار واژه عشایر به طور تلویحی به کار می‌رود. آن چه در بافت اجتماعی جامعه عرب خوزستان جریان دارد، وجود روابط عشیره‌ای است که علی‌رغم اضمحلال زندگی کوچ‌نشینی و پیدایش طبقات و اقشار جدید، کماکان به حیات خود ادامه می‌دهد. وجود این قبیل روابط در مناسبات مردم عرب، تاکنون نقش بازدارنده‌ای را در پیشرفت و تعالی فرهنگی و اجتماعی این منطقه ایفا کرده است. این مناسبات قبل از آنکه علت باشد، خود معلول است. مهمترین عوامل پایداری روابط عشیره‌ای در میان عرب‌ها به شرح زیر خلاصه می‌شود:

- 1- شرایط تاریخی حاکم بر جامعه عرب خوزستان و عدم پیدایش طبقه تجار و یا سرمایه‌داران بزرگ در میان آنها 2- تمایل حکومت پهلوی به انقیاد و کنترل مردم عرب از طریق تسلط بر شیوخ
- 3- تمایل مفرط شیوخ عرب به حفظ قدرت و شوکت خود و تأکید آنها بر پیوندهای خونی و طایفه‌ای
- 4- کم بودن تعداد تحصیل‌کردگان و روشنفکران نسبت به جمعیت 5- طولانی بودن زمان دادرسی دعاوی در محاکم قضایی و آشنا نبودن توده مردم (به ویژه روستاییان) به زبان فارسی برای دفاع از خود که آنها را وادار می‌سازد برای حل اختلافات، به ساختار عشیره‌ای و شیوخ و ریش‌سفیدان متنفذ مراجعه کنند 6- فقر اقتصادی و کم بودن تعداد شاغلین بومی در دستگاه‌های دولتی به نسبت جمعیت و در نتیجه، وابستگی آنان به ساخت عشیره‌ای؛ زیرا استقلال اقتصادی افراد و عدم وابستگی مالی به عشیره، نقش مهمی در گسستگی روابط عشیره‌ای دارد 7- حفظ هویت قومی و ایلی؛ زیرا بسیاری از افراد حفظ روابط عشیره‌ای و به تبع آن، وجود عشیره را یکی از راه‌های حفظ هویت قومی دانسته و به تقویت آن می‌پردازند و 8- احساس محرومیت نسبی در جامعه قومی عرب. طبق نظر جامعه‌شناسان، هر قدر میزان احساس محرومیت در یک قوم بیشتر باشد و آن قوم احساس کند فرهنگ و زبان و ارزش‌هایش مورد تعرض و استحاله قرار گرفته است، گرایش به حفظ فرهنگ و آداب

و رسوم قومی در آن قوم تشدید می‌شود که در حالت افراطی، این گرایش و تمایل به شکل قوم مداری متجلی خواهد شد.

هر چند سازمان اجتماعی جامعه قومی عرب به علت پراکندگی جغرافیایی، تقسیم کار، تنوع مشاغل، رشد شهرنشینی و گسترش ارتباطات، خصلت بسته و سنتی خود را تا حدود زیادی از دست داده است، اما در عین حال این سازمان دارای تقسیماتی است که در زیر به معرفی آنها می‌پردازیم:

1- بیت: کوچکترین واحد سازمان اجتماعی قوم عرب خوزستان، بیت است. بیت از چند خانوار که از نیای واحد باشد، تشکیل می‌شود و معمولاً بسته به تعداد افراد آن، نیای واحد آنها به جد دوم یا سوم محدود می‌شود.

2- حموله: حموله از مجموعه چند بیت تشکیل یافته که دارای نیای مشترک هستند. این نیا معمولاً به چهار یا پنج جد برمی‌گردد و متناسب با کثرت و یا قلت افراد تغییر می‌کند.

3- عشیره: عشیره مجموعه‌ای از چند حموله است که الزاماً همه افراد آن از نیای واحد نیستند. فقط هسته اصلی تشکیل دهنده عشیره که به صورت موروثی شیخ از میان آنها انتخاب می‌شود، از جد مشترک هستند. یک عشیره ممکن است افراد دیگری را که از عشیره خود بریده و جزء عشیره جدید شده‌اند، به عنوان افراد عشیره خود بپذیرند. این امر که به صورت دسته جمعی انجام می‌شود، در قالب الحاق یک یا چند بیت یا یک حموله صورت می‌گیرد.

در گذشته، در برخی موارد افراد غیرعرب به منظور حفظ و صیانت خویش در مقابل تعدیات طوایف دیگر و ایجاد ضمانت‌های جمعی، درخواست الحاق به عشیره‌ای را نموده و در نهایت، جزء آن عشیره شده‌اند و به هنگام جمع‌آوری و پرداخت فصل (دیه یا جبران خسارت)، همانند دیگر اعضای عشیره سهم خود را نیز داده‌اند.

هر عشیره بیرقی مخصوص خود دارد که با رنگ و نوشته‌هایش از بیرق سایر عشایر متمایز می‌شود. احترام به بیرق به منزله احترام و ارج‌گذاری به عشیره است. به همین دلیل هرگونه اهانت به

آن، از قبیل تیراندازی و غیره، بی‌حرمتی به عشیره تلقی شده و مستوجب «فصل» است. در حال حاضر، بیرق فقط در مناسبت‌های خاص از قبیل فوت بزرگ عشیره و یا یکی از افراد شورای ریش‌سفیدان عشیره و یا بزرگ‌ترین و متنفذترین فرد حموله‌های تحت پوشش، برافراشته می‌شود.

4- طایفه: طایفه از چندین عشیره تشکیل شده است و هسته اصلی تشکیل دهنده آن، عشایری با نیای واحد است؛ اما عشایر دیگر نیز می‌توانند جزء این طایفه شوند. معمولاً پیوستن حموله‌های مختلف به یک عشیره و یا عشیره‌های مختلف به یک طایفه، تابع خوشنامی، قدرت اقتصادی، همجواری و شخصیت و درایت شیخ طایفه در حل و فصل منازعات می‌باشد.

5- قبیله: قبیله از مجموع چند طایفه و چندین عشیره تشکیل شده است. وجود یک قبیله، به معنی همخوانی تمام افراد آن نیست. گاهی نیز در نتیجه وحدت سیاسی چند طایفه و عشیره، یک قبیله تشکیل می‌شود. (همانند قبیله محیسن که در زمان شیخ خزعل توسط او و از عشایری خارج از دایره نفوذ قبیله بنی‌کعب موجودیت یافت..)

با وجودی که در تقسیمات مزبور پس از عشیره، طایفه و قبیله قرار دارد، اما شیخ عشیره در وظایف ذی‌ربط، اختیار تام دارد. رابطه او با طایفه و یا قبیله فقط به هنگام طرح اختلافات و منازعات مهم و بزرگ است که در محدوده ریش‌سفیدان و شیخ عشیره قابل حل نبوده و برای حل و فصل آنها به شورای بزرگان طایفه و یا بزرگ قبیله انجام می‌پذیرد. به همین دلیل، حتی قبیله را باید به عنوان مجموعه‌ای از عشایر و طوایف مستقل و جدا از هم در نظر گرفت. از این رو، به هنگام ذکر نام قبایل و عشایر عرب خوزستان نمی‌توان موضوع را به چند قبیله محدود کرد، زیرا عشایر و طوایف فراوانی هستند که در عین استقلال، از قبیله‌ای تابعیت می‌کنند ولی تابع طایفه خاصی نیستند. با این توضیح، قبیله‌های بزرگ خوزستان شامل، قبیله بنی‌طرف (در غرب)، قبیله آل‌کثیر (در شمال) و ده‌ها طایفه و عشیره دیگر است.

با کاهش قدرت اقتصادی شیوخ و تضاد منافع میان افراد عشیره و با توجه به پراکندگی عشیره در نقاط مختلف، که گاهی این پراکندگی به دهها و شاید صدها کیلومتر می‌رسد، قدرت سیاسی شیوخ رو به افول نهاده است. در سال‌های آخر حکومت پهلوی به دلیل همکاری اکثر شیوخ با رژیم، جایگاه و منزلت آنها نزد مردم به پایین‌ترین حد خود رسید، اما در حال حاضر در میان توده مردم از احترام نسبی برخوردارند.

علی‌رغم اینکه در تقسیمات قبیله‌ای بعد از عشیره، طایفه قرار دارد، هر عشیره از استقلال کامل برخوردار است و شیخ آن توسط ریش‌سفیدان عشیره تعیین می‌شود. او در محدوده عشیره خویش فقط در قبال شورای ریش‌سفیدان عشیره، مسئول و جوابگوست.

وظایف شیخ عشیره حل و فصل اختلافات بین افراد عشیره، شرکت در مراسم «فصل» به هنگامی که یکی از افراد عشیره با عشیره دیگری نزاع و اختلاف داشته باشد و همچنین شرکت در فاتحه‌خوانی و اعطای خلعت به بازماندگان متوفی به منظور خاتمه بخشیدن به سوگواری است. به همین دلیل، بسیاری از افراد و به ویژه افراد تحصیل کرده که به طور موروثی بعد از مرگ پدر کاندیدای ریاست عشیره می‌شوند، به سبب گرفتاری‌های حاصله از این کار یا به خاطر عدم اعتقاد به روابط عشیره‌ای مسئولیت مزبور را تقبل نمی‌کنند. برخلاف دوره پهلوی، امروز به دلیل رشد آگاهی و وجود تجربه انقلاب و همچنین اختلاف منافع افراد با یکدیگر، شیخ عشیره نه تنها قادر به تحمیل آرا و نظریات خود به توده عشیره نیست، بلکه سخن او ممکن است در خاندان او و حتی عموزادگان نیز مورد پذیرش قرار نگیرد. برای مثال، در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد 1376، مردم عرب برخلاف نظر و رأی شیوخ عمل کردند و به نامزد موردنظر خود رأی دادند.

ب) زبان

زبان مهمترین عامل هویت قومی مردم عرب ایران و عامل مهم همبستگی و وحدت میان آنهاست. به همین دلیل، در چند دهه اخیر، برخلاف دهه‌های اولیه قرن حاضر، در میان مردم و به

ویژه تحصیل کرده‌ها اهتمام فراوانی به حفظ زبان و زدودن واژه‌های ثقیل و فصاحت هر چه بیشتر آن به عمل می‌آید. زبان مردم عرب خوزستان، عربی است و از نزدیک‌ترین لهجه‌ها به قرآن کریم است. هر چند به دلیل عدم آموزش و نگرش جانبی و فرعی به آن، این زبان در میان مردم از شکوفایی و پویایی لازم بی‌بهره مانده است، اما با وجود این، بنا به دلایل متعدد، زبان مزبور، زبان گفتاری قاطبهٔ مردم باقی مانده و علاوه بر آن، برای روحانیون، طلبه‌های علوم دینی، روشنفکران، تحصیل کرده‌ها و شعرا، زبان نوشتاری نیز می‌باشد. فصیح‌ترین و شیواترین بیان این زبان در استان خوزستان، از آن مردم خرمشهر است. گویش آنها علاوه بر اینکه کلمات ثقیل کمتری دارد، از نظر تلفظ و لهجه به زبان فصیح عربی نزدیک‌تر است.

بنابراین، قرابت و نزدیکی گوش مردم عرب ایران با زبان فصیح عربی به آنها این امکان را داده است که تقریباً همهٔ گویش‌های زبان عربی را بفهمند و دیگر اعراب نیز متقابلاً زبان هموطنان عرب ما را به خوبی درک کنند.

ج) مذهب

از جمله عوامل وحدت‌بخش در میان مردم عرب ایران که نقش مهمی در تشکیل و تکوین هویت قومی آنها دارد، اعتقاد به مذهب تشیع است. بیش از 99٪ مردم عرب خوزستان شیعه اثنی عشری هستند و این اعتقاد علاوه بر نقش آن در تحکیم پیوند میان آنها، عامل همگرایی و همبستگی این مردم با مردم سایر مناطق میهن نیز بوده است. شکست توطئه‌های بیگانگان در دوره‌های مختلف و اعتراض و مخالفت با آنها را باید در وحدت و یگانگی مذهبی مردم عرب ایران با سایر هموطنان آنها جست‌وجو کرد.

از آغاز گرویدن مردم عرب به مذهب تشیع، اطلاع دقیقی در دست نیست، اما آن چه مسلم است، این که خوزستان دروازهٔ تشیع ایران بوده و از طریق آن، مذهب تشیع در سایر نقاط کشور بسط

و گسترش یافته است.⁽⁵²⁾ مردم عرب خوزستان پای‌بند به اجرای فرائض دینی به ویژه نماز و روزه بوده و تشرف به خانه خدا و انجام مناسک حج در میان آنان متداول است. سادات به عنوان اولاد پیغمبر (ص) نزد آنها از احترام و جایگاه والایی برخوردارند، به همین دلیل در همه مسائل حق تقدم با آنان است و در مجالس در صدر می‌نشینند. حتی در حل و فصل اختلافات و غالباً با هدف فیصله دادن به نزاع‌ها از وجود آنها استفاده می‌شود. این مردم ارادت و محبت خاصی نسبت به اهل بیت و ائمه معصومین (ع) دارند و بیشتر به نام حضرت عباس (ع) سوگند می‌خورند. آنها معتقدند که هر کس به دروغ قسم حضرت عباس را ادا کند، خیلی زود سزای قسم دروغ را خواهد دید. آنان مراسم تاسوعا و عاشورا را نیز به نحو شایسته برگزار می‌کنند.

چندین خانواده مسلمان غیرشیعی در بخش اروندکنار (قصبه‌ای از توابع آبادان) وجود دارند که در مجموع به پانصد نفر نمی‌رسند. به جز اینها، در حدود پنج هزار نفر از هموطنان عرب ایران، مندائی یا صائبی هستند. صائبین فرقه‌ای هستند که نام آنها سه بار در قرآن کریم ذکر شده است (در سوره بقره آیه 62، سوره مائده آیه 69 و سوره حج آیه 17) و در هر سه آیه در ردیف مؤمنان، یهودیان و مسیحیان و در یک آیه (سوره حج) نیز هم‌ردیف بامجوس قلمداد شده‌اند. در همین آیه به صورت معطوف به مشرکان آمده که در مجموع نشان می‌دهد صائبین از اهل کتاب بوده و از مشرکان نیستند.⁽⁵³⁾ «گنزی» کتاب مقدس مندائی‌ها و «یحیی معمدان» پیامبر آنهاست. زبان دینی آنها آرامی است و گاه‌شمار (تقویم) خاص خود را دارند. مندائی‌ها در میان مردم عرب خوزستان در صلح و صفا زندگی می‌کنند و روابط میان آنها مودت‌آمیز است. آنها همانند همه اقلیت‌ها از معاضدت و تعاون بالایی برخوردار هستند. به همین علت، در میان آنها افراد تهیدست و فقیر به ندرت دیده می‌شود.

د) آداب و رسوم

مردم عرب خوزستان خود را جزئی جدایی‌ناپذیر از ملت بزرگ ایران می‌دانند. گواه این مدعا، تمایل و گرایش شدید آنها به دفاع از کشور در دوره‌های مختلف تاریخی از جمله دوره شیخ فارس (به

هنگام تعیین سرحدات توسط کمیسیون ارض روم)، ایستادگی حاج جابرخان در جنگ ایران و انگلیس و بالاخره، بارزتر از همه، دوره جنگ تحمیلی است. آنها خود را فرزندان حضرت اسماعیل (ع) می‌دانند. به همین جهت به پاکی خون و فصاحت بیان و شعر و شمشیر و اسب و بیشتر از همه به نسب خود افتخار می‌کنند.

در میان مردم عرب، پیوندهای خونی مستحکمی وجود دارد. آنها با افرادی که در جد سوم یا چهارم مشترک هستند روابط نزدیکی دارند و علاوه بر اینکه آنها را عموزاده خطاب می‌کنند، در سختی‌ها و شدايد و به ویژه در مراسم فاتحه‌خوانی یکدیگر حضور فعال دارند. این ویژگی خاص جوامع عشیره‌ای است و علاوه بر جنبه‌های مثبت و سازنده آن، که باعث تحکیم روابط، معاضدت و همیاری میان افراد است، گاهی باعث تشدید اختلافات و گسترش دامنه منازعات و بروز کشمکش و نزاع‌های دسته‌جمعی نیز می‌شود.

عرب عموماً سرسخت و مساوات‌جوست. شرایط زندگی و محیط خاص صحرا، صفت مساوات‌جویی را در همه آنان ایجاد کرده است. حاج عبدالغفار نجم‌الملک در سفرنامه خود در سال 1299 هـ. ق در این باره می‌نویسد:

«جسارت اهل فلاحیه به قسمی است که هر وقت
«شیخ‌المشایخ» را نخواهند کفش او را جفت نموده می‌گویند:
بسم الله برو و او دیگر جرأت ماندن ندارد.»⁽⁵⁴⁾
عزت‌نفس این مردم آن‌چنان است که حتی در سخت‌ترین شرایط و در اوج تنگدستی، به ذلت و خواری تن نمی‌دهند. ژاک دموورگان، باستان‌شناس معروف که در سال‌های 1836 تا 1838 جهت کاوش در تپه‌های شوش به خوزستان سفر کرده، در این باره چنین می‌نویسد:

«اعرابی که در ناصری [ا هواز] ساکن هستند، مانند سایر اعراب، تکبر و غروری تحمل‌ناپذیر دارند. آنها یا شبان هستند یا شتربان، یا قاطرچی و یا قایقران، ولی به هیچ قیمت، حتی در مقابل تمام طلاهای دنیا هم حاضر به حمل يك كوله‌بار نیستند. هرگز به کارهای دستی مبادرت نمی‌کنند

و در حرفه‌هایی هم که اختیار می‌نمایند تکبري بسیار از خود نشان می‌دهند و چنان وانمود می‌کنند که نه از روی احتیاج بلکه به حکم اجبار بدان کار مشغولند.»⁽⁵⁵⁾

از دیگر خصلت‌های عرب‌ها مهمان‌نوازی آنهاست. نزد آنان، مهمان بسیار عزیز و گرامی است و بهترین غذا را برای پذیرایی از او مهیا می‌کنند و تا زمانی که فرد نزد آنها مهمان است، از مصونیت کامل برخوردار است؛ حتی اگر قبلاً در حق میزبان مرتکب جسارت و یا تعدی شده باشد. حاج عبدالغفار نجم‌الملک در سفرنامه‌ی خویش از مهمان‌نوازی این مردم در طول سفرش به این منطقه یاد می‌کند که چگونه میزبان با وجود کمی بضاعت و نداری به پذیرایی از او برخاسته است. لایارد، جهانگرد انگلیسی نیز در سفرنامه‌اش مشاهده‌ی خویش را در این باره به رشته تحریر درآورده است. او می‌نویسد:

«صحت قول و وفاداری به عهد و پیمان از دیگر خصلت‌های این مردم است.»

سرپرسی سایکس در این باره می‌نویسد:

«یکی از مزایای اعراب صحت قول و وفاداری آنها نسبت به انجام تعهدات خود می‌باشد و هر مبلغ پول که بررسی شود [بیعانه] به آنها بپردازند، جنس مورد معامله را طبق قرارداد در رأس موعد تحویل می‌دهند.»⁽⁵⁶⁾

پای‌بندی به اصول اخلاقی، غیرت، کرم و گشاده‌دستی، همکاری و تعاون و همچنین جدیت در کار، از دیگر خصلت‌های قوم عرب خوزستان است. حاج عبدالغفار نجم‌الملک و احمد کسروی و بارون دوبد از اعمال منافی عفت و کارهای زشت برخی شهرها در نوشته‌های خود یاد کرده و آنها را مذمت می‌کنند، ولی درباره‌ی شهرهای عرب‌نشین حتی به یک مورد از این گونه اعمال اشاره‌ای نکرده‌اند. معمولاً مردم عرب خوزستان به غیرعرب زن نمی‌دهند، هر چند در حال حاضر موارد بسیار اندکی از وصلت دختران عرب با مردان غیرعرب مشاهده شده، اما در گذشته این امر مطرح نبوده است. حاج عبدالغفار نجم‌الملک در این باره می‌نویسد:

«کلیه اعراب خوزستان دختر به عجم نمی‌دهند و این قسم

مواصلت، زندگی است برای آنها.»⁽⁵⁷⁾

طلاق در میان زنان عرب مرسوم نیست و آن را مذموم می‌دانند. به همین دلیل، میزان طلاق در میان این مردم بسیار پایین است. مهمترین عید مردم عرب خوزستان، عید فطر است که مراسم آن را با شکوه خاصی برگزار می‌کنند. از روز بیست و دوم ماه رمضان خرید پوشاک، آجیل و شیرینی جهت عید آغاز می‌شود و معمولاً تا یک هفته بعد از عید به دید و بازدید بزرگان و بستگان و آشنایان می‌پردازند. در ایام عید کدورت‌ها را برطرف می‌سازند و آشتی‌ها و تجدید دیدارها صورت می‌گیرد. آنان عید فطر را نه فقط یک عید مذهبی، بلکه سنتی کهن می‌دانند.

در میان مردم عرب خوزستان و به ویژه در روستاها، حل و فصل اختلافات و منازعات از طریق «فصل» انجام می‌گیرد. «فصل» به معنی فیصله بخشیدن به نزاع‌ها و پرداخت خسارت به طرف صاحب حق است. مراحل اولیه فصل با شکایت فرد نزد شیخ عشیره آغاز می‌شود و شیخ با دعوت از طرف مقابل و معمولاً با حضور بزرگان عشیره، به بررسی موضوع پرداخته و تلاش می‌کند در چارچوب عشیره و با روش‌های کدخدامنشی مسأله را فیصله بخشد. هنگامی که طرفین دعوا از دو عشیره مختلف باشند، موضوع در حضور شورایی از شیوخ طایفه یا قبیله مطرح و خسارت یا فصل آن عمل تعیین می‌شود و محکوم مجبور به پرداخت آن می‌گردد. مبنای تعیین خسارت، عرف عشایر و رأی بزرگان حاضر در جلسه است. معمولاً به منظور حل سریع منازعات، یک نفر سید آشنا و مطلع به این امور و شخص خیره و مجرب در امور فصل نیز حضور دارند. مردم عرب تمایل عمومی به حل و فصل اختلاف‌ها از طریق «فصل» دارند. گاهی نیز دادگاه‌ها برخی مناقشات را به عرف عشایر ارجاع می‌دهند.

هـ) شعر عرب

نزد مردم عرب خوزستان، شعر و شاعری از اهمیت و جایگاه خاصی برخوردار است. علاقه و میل آنها به شعرسرایی و احترام خاص آنها به شاعر، بیانگر منزلت و شأن شعر در میان آنان است. در مراسم

عروسی و جشن و سرور، در اعیاد دینی و در مراسم فاتحه‌خوانی شعرا حضور فعال دارند و اگر بگوییم شعر سرایی جزئی از زندگی هموطنان عرب ماست، سخن‌گزافی نگفته‌ایم.

شاعرانی همچون ابونواس اهوازی، که جزء شاعران مشهور و نام‌آور زبان عربی است، شعرای هویزه و دورق، که بنیانگذار «شعربند» بوده‌اند، شهاب‌الدین موسوی معروف به ابن معتوق که و.کسکل، شرق‌شناس مشهور، پژوهش‌های بسیاری درباره شعر او انجام داده است، دعبل خزاعی، حسن‌بن عبدالله عسکری، ابن سکیت و ابوהלلال عسکری (دو نفر اخیر به عنوان ادیب مشهورند)، ابوالعیناء القاسم الهاشمی ادیب و شاعر و ابوالحسن علی‌بن العباس المجوسی طبیب نام‌آور که همگی تألیفات ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته‌اند، به همراه خیل عظیم شاعران دوران معاصر همچون طاهر اسحق قیّم، ملافاضل سکرانی، حمد العطوی، احمد الحاج ناصر، ملا ابراهیم دیرابی، موسی جرفی و دکتر پورعباسی مبین میراث فرهنگی غنی این خطه از میهن ما هستند.

خلاصه کلام

جامعه عرب خوزستان، جامعه‌ای نیمه سنتی است؛ زیرا بخش اعظم مردم ترجیح می‌دهند مناقشات و اختلافات خود را از طریق سازمان سنتی عشیره‌ای و «فصل» حل کنند. زن به نقش و جایگاه واقعی خود دست نیافته و بسیاری از حقوق او مورد تعرض واقع می‌شود. در برخی روستاها، دختران از حق انتخاب همسر محرومند و این حق از آن عمودزادگان است که برای او همسر تعیین کنند و یا او را تا پایان عمر بدون همسر نگهدارند. علی‌رغم کاهش میزان بی‌سوادی در کشور، طی چند دهه اخیر به دلیل مشکلات ناشی از آموزش دو زبانه، هنوز تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردم این خطه از میهن اسلامی بی‌سوادند و یا در سال‌های اولیه دبستان ترک تحصیل می‌کنند. این در حالی است که جوامع دیگر که در صد سال گذشته به مراتب سنتی‌تر از جامعه عرب خوزستان بودند، مسیر توسعه را سریع‌تر طی می‌کنند و با رها کردن سنت‌های غلط و مظاهر و ارزش‌های منسوخ، در راه

تعالی گام برمی دارند. بخش قابل توجه این عقب ماندگی را باید در سیاست های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی رژیم پهلوی جست و جو کرد.

علی رغم اینکه پس از انقلاب اسلامی، تعداد راه یافتگان عرب به دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی افزایش محسوسی داشته و در نتیجه مساعی و لیاقت جوانان، بر تعداد شاغلین عرب در بخش های دولتی کمی افزوده شده است، درصد دانشجویان و پزشکان عرب، فارغ التحصیلان دانشگاهی و هم چنین تعداد کارمندان عالی رتبه بومی در بخش های دولتی و حتی مشاغل و مناصب کلیدی استان، در بهترین حالت به مرز ده درصد جمعیت استان نمی رسد. هم چنین طبقات مرفه، مانند بازرگانان بزرگ، کارخانه داران، پیمانکاران، صاحب منصبان دولتی، پزشکان، مهندسان، قضات، وکلا و کارمندان عالی رتبه برخلاف جمعیت شصت درصدی آنها، حداکثر به شش درصد نمی رسند. این در حالی است که تعداد بازرگانان بزرگ، کارخانه داران و پیمانکاران حتی به مرز دو درصد هم نمی رسد. شاید همانند مناطق عشایری، تخصیص درصدی از سهمیه دانشگاه ها، مخصوصاً دانشگاه اهواز، به فرزندان این مرز و بوم و اجرای اصول معوقه قانون اساسی و استفاده از نیروهای بومی در تصدی مشاغل کلیدی و سپردن کار به مردم، بتواند تا حدودی عقب ماندگی های ناشی از سیاست های گذشته را تعدیل کند.

منابع و یادداشت‌ها:

- 1- عزت‌ا... نگهبان، شوش، کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، 1375، ص 13
- 2- Par clement Hurat et louis Delaports, **L'Iran antique**; Elam et perse et al **civitisisation Iranienne**, nouv, ed-paris: A: michel, 1943.
- 3- جهانگیر قائم مقامی، تطورات نام سرزمین خوزستان، مجله بررسی‌های تاریخی، مجله تاریخ و تحقیقات ایران‌شناسی، نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران - کمیته تاریخ، سال سوم، شماره 6، بهمن - اسفند 1374، ص 171.
- 4- جهانگیر قائم مقامی، مردم و زبان مادی‌ها، کتاب ژول آپیر، ص 159.
- 5- ابوجعفر محمدبن جریر طبری، تاریخ‌نامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی؛ تصحیح و توضیحات محمد روشن، تهران، نشر نو، 1366، ذیل عنوان «خبر گشادن اهواز».
- 6- جهانگیر قائم مقامی، همان، صص 180 و 181.
- 7- بهاء‌الدین خرمشاهی، قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه‌نامه، تهران، انتشارات نیلوفر و انتشارات جامی، 1374، ص 202، به نقل از تفسیر قرطبی، نیز ن.ک. به:العلامه ابن المنصور المصری، لسان العرب، المجلد الاول، چاپ افست، نشر الادب الحوزة، قم، 1405 هـ.ق، ص 587.
- 8- یوسف عزیزی بنی‌طرف، قبایل و عشایر عرب خوزستان، چاپ دوم، تهران، ناشر مؤلف، 1372، ص 5.
- 9- احمد کسروی، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، 1335، ص 131.
- 10- همان.
- 11- احمد کسروی، «عرب‌ها در خوزستان»، مجله آینده، سال اول، شماره یکم، تیرماه 1304، ص 39.

- 12- ابودلف سعربن مهلهل خزر جی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، 1342، ص 71.
- 13- هنری فیلد، مردم‌شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریاد، تهران، انتشارات ابن‌سینا، فرانکلین، سال 1343، صص 217، 219، 300 و 780. نیز ن.ک. به: مجموعه آگاه، «ایلات و عشایر»، تهران، انتشارات آگاه، 1362، صص 29، 30، 31 و 201.
- 14- آمارنامه استان خوزستان، سال 1377، انتشارات سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان، ص 4.
- 15- مصطفی انصاری، تاریخ خوزستان (1878 تا 1925)، ترجمه محمد جواهر کلام، تهران، نشر شادگان، 1377، ص 177.
- 16- احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، چاپ چهارم، تهران، انتشارات گام - پایدار، 1356، ص 208.
- 17- جمعیت شهرستان‌های آبادان و خرمشهر در سال 1355 به ترتیب 335000 نفر و 139000 نفر بود، حال آنکه بعد از گذشت بیست سال براساس آخرین سرشماری سال 1375، جمعیت این دو شهر به ترتیب 252047 نفر و 129346 نفر شده است. با احتساب متوسط نرخ رشد جمعیت کشور در دو دهه مزبور، مشخص می‌شود که حداکثر $\frac{1}{3}$ سکنه این دو شهر به زادگاه خویش بازگشته‌اند.
- 18- غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف مصاحب، جلد دوم، حرف «ع»، ذیل مدخل عرب، صص 1708 و 1709.
- 19- احمد کسروی، پیشین، ص 40.
- 20- فرهاد نعمانی، تکامل فئودالیسم در ایران، تهران، انتشارات خوارزمی، 1357، جلد اول، ص 413.

- 21- بارون دویڈ، سفرنامہ لرستان و خوزستان، ترجمہ محمدحسین آریا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1371، ص 318.
- 22- احمد کسروی، پیشین، ص 70.
- 23- علی‌رضا قلی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران، نشر نی، 1377، ص 57.
- 24- احمد کسروی، پیشین، ص 139.
- 25- همان.
- 26- همان، صص 141 و 145.
- 27- و.کسکل، والیان هویزه، ترجمہ غلامرضا وره‌رام، تهران، کتاب گستره تاریخ و ادبیات، نشر گستر، 1364، ص 78.
- 28- بارون دویڈ، همان، ص 318.
- 29- محمداسماعیل رضوانی، «خرمشهر در گذرگاه زمان»، مجله بندر و دریا، سال دوم، شماره هفتم، نیمه خرداد 1365. نیز ن.ک. به: احمد کسروی، پیشین، ص 174.
- 30- علیرضا کمری، بازیابی یک واقعه، خرمشهر 1273 هـ.ق، تهران، مؤسسه انتشارات سوره، 1375، ص 112.
- 31- یاور فراهانی، جنگ ایران و انگلیس در محمره (خرمشهر)، چاپ دوم، تهران، انتشارات پاپیروس، بهار 1375، ص 12.
- 32- احمد کسروی، پیشین، ص 190.
- 33- علی نودریپور، «بررسی سازمان قدرت جامعه عشایری عرب استان خوزستان»، مجله رشد، سال دوم، تابستان 1370، نشریه گروه علوم اجتماعی، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی علوم اجتماعی، ص 67. ن.ک. به: حمید سیاح، خاطرات حاج سیاح یا

- دوره خوف و وحشت، به تصحیح سیفا... گلکار، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، صص 220 و 221.
- 34- مصطفی انصاری، همان، ص 122.
- 35- همان، ص 230.
- 36- احمد کسروی، پیشین، ص 209.
- 37- ملک‌الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسى ایران، 2 جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1363، جلد دوم، صص 145 و 146.
- 38- مصطفی انصاری، همان، ص 125.
- 39- همانجا.
- 40- احمد کسروی، پیشین، ص 230.
- 41- رضا پهلوی، سفرنامه خوزستان، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسى دوران پهلوی، 1353، ص 3.
- 42- سرپرسی لورین، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات فلسفه، 1363، ص 20.
- 43- همان، ص 175.
- 44- رحیم‌زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه، خاطرات رحیم‌زاده صفوی به کوشش بهمن دهگان، تهران، نشر فردوسی، 1362، ص 131.
- 45- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، انتشارات امیرکبیر، 1366، جلد سوم، ص 176.
- 46- شاید بهترین سند برای شناخت چگونگی تغییر سیاست انگلیس، کتاب خاطرات سرپرسی لورین، وزیر مختار انگلیس در ایران در آن دوره و طراح اصلی سیاست مزبور است. ن.ک. به پی‌نوشت شماره 40.

- 47- به نقل از: مجله آرش، شماره 41، ص 8.
- 48- علی نودریپور، همان، ص 67.
- 49- ن.ک. به: روزنامه کیهان مورخ 57/12/14، ص 4 و روزنامه اطلاعات مورخ 57/12/18 و 58/1/6، ص 5 به نقل از روزشمار جنگ ایران و عراق (پیدایش نظام جدید)، تهران، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، 1375، صص 315 و 316.
- 50- ژان پیردیگار، برنارد هورکاد، یان ریشار، ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران، نشر البرز، 1377، ص 371.
- 51- آمارنامه استان خوزستان، همان، ص 63.
- مأخذ: مرکز آمار ایران، نتایج تفصیلی سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده سال 1366 و 1377.
- 52- اشاره به سخنرانی آیه ا . . . خامنه‌ای در هیجدهم اسفندماه 1375، در حضور مردم خوزستان در استادیوم تختی اهواز.
- 53- بهاءالدین خرمشاهی، همان، ص 334، توضیحات سورة حج.
- 54- حاج عبدالغفار نجم‌الملک، سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی، 1341، ص 107.
- 55- ژاک دُمورگان، سفرنامه دُمورگان، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، تهران، کتابفروشی جمهوری، 1335، ص 90.
- 56- سرپرسی سایکس، ده هزار مایل در ایران یا سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، انتشارات لوحه، 1363، ص 291.
- 57- حاج عبدالغفار نجم‌الملک، همان، ص 70.

فصلنامه مطالعات ملی - شماره 7 - بهار 1380